

تاریخ تحلیلی ظهور و سقوط رضا خان میرینج

تحولات بین المللی در دوران سلاطین قاجار فاصله عمیقی را بین ممالک شرق و غرب ایجاد کرد . رشد و ترقی صنایع در غرب و اصلاحات سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی قابل مقایسه با شرق عقب مانده نبود . فرمانروایان حاکم بر ایران نه فکر شان و نه امکاناتشان و نه روابط و سیستم حاکم بر جامعه و دولت ، هیچکدام زمینه مناسب و مساعدی برای رقابت با جهان غرب نبودند .

یعنی در واقع با توجه بر اینکه سیستم سیاسی حاکم بر ایران در عهد قاجار یک سیستم استبدادی و ارباب رعیتی بود امکان رشد و توان رقابت با همسایه شمالی و جنوبی نداشته است . جنگ ایران و روسیه از لحاظ مالی کشور را به تحلیل برد و آذربایجان به عنوان غنی ترین و ثروتمندترین ایالت ایران که در خط مقدم جبهه جنگ بود بیشترین خسارتها را دید و ولایت شمالی رود ارس ضمیمه روسیه تزاری گردید و از نفوذ مادی و معنوی آذربایجان تا میزان زیادی کاست و زمینه را برای قدرت یابی آریستوکراسی مرکز گرا فراهم نموده و جمعیت ، ثروت و قدرت آنرا به تقلیل برد . هر چند که در انقلاب مشروطیت نشان داد که هنوز حرف اول را در کشور می زند .

در حالیکه جمعیت کشور زیاد تر شده و دربار و دولت متکی بر استبداد توسعه کمی می یافت ولی نظام عقب مانده فئودالی و قوانین حاکم بر آن جوابگوی احتیاجات سبیری ناپذیر خاندان عریض و طویل و مخارج بی حد و حصر مسافرت های اروپایی نبود و صنایع و سیستم مالیاتی هم عقب مانده بود . در نتیجه حکومت قاجار روز بروز دچار کمبودهای مالی میشد و نیز از لحاظ فرهنگی و گرایش به غرب استعمارگر و تضاد اقشار متمایل به مرکز نشین ها با بدنه اصلی شاهزادگان قاجار نوعی بی هویتی و در نتیجه نوعی خود باختگی فرهنگی و سیاسی را به دنبال داشت که در اواخر رژیم قاجار توسط انگلیس پرورانده شده و به آن دامن زده می شد .

سلطه انگلیس بر کشور ما بر اساس این معضلات یک شبه انجام نگرفت ، بلکه برای اینکار شرایط مادی و معنوی آن فراهم و تهیه شده بود . انگلستان سیاست استعماری خود را در تمامی زمینه ها در ایران بکار برده است . طبق استراتژی پیگیر آن کشور نفوذ اقتصادی از طریق رواج تجارت و کسب امتیازات و نفوذ سیاسی از طریق اقشار مرفه جامعه و نفوذ فرهنگی از طریق روشنفکران و تحصیلکردگان خودباخته عملی می شد . انگلستان نفوذ تدریجی اقتصادی و تجاری خود را از طریق بنادر جنوبی ایران در خلیج فارس آغاز نمود و طبق مراحل و تلاشهای بی وقفه مسیر خود را تا داخل دربار بسط داده و شروع به انعقاد امتیازات استثنایی و غارتگرانه نمود . ” فقره دوم امتیازنامه رویتر که در سال 1251 شمسی مطابق با سال 1872 میلادی به دست ناصرالدین شاه کلیه منابع زیر زمینی ، مالی و صنعتی کشور را به بارون ژولیوس رویتر تبعه انگلیس اعطا نموده حاکی است دولت علیه ایران از برای مدت 70 سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه آهن بحر خزر الی خلیج فارس را به بارون ژولیوس رویتر به شریک یا به وکلاء و اگذار می نماید ” 1

امتیاز رویتر در نتیجه مخالفت نخبگان جامعه و مردم و نیز رقیب سر سخت انگلیس یعنی روسیه تزاری به مرحله اجرا در نیامد و ملغی گردید سپس ” رویتر دوباره امتیاز استخراج معدن و تاسیس بانک را کسب کرد که بعدها به صورت بانک شاهنشاهی ایران در آمد . ” 2

” ولی ویلیام دارسی تبعه انگلیس در سال 1280 شمسی مطابق با 1901 امتیازی حاوی اجازه اختصاصی و انحصاری جستجو ، توسعه و تهیه و حمل و فروش گاز طبیعی و نفت و آسفالت و مومیایی تمام و سراسر مملکت به استثنای ولایات آذربایجان ، گیلان ، مازندران ، خراسان و استرآباد را برای مدت 60 سال از مظفرالدین شاه گرفت . ” 3

انگلیس و روسیه تزاری در رقابت با یکدیگر با عقد قراردادهای استعماری بیش از پیش ایران را در ورطه افلاس و وابستگی سوق دادند و بر تضعیف دولت مرکزی هر چه بیشتر دامن زدند . بزرگترین نقش نفوذ فرهنگی جوامع غربی را در ایران میرزا ملک خان داشته است . وی از یک خانواده ارمنی اصفهان و پدرش فارغ التحصیل مدرسه ای انگلیسی در هندوستان بوده که در دربار قاجار در تهران درس انگلیسی و فرانسه می داده خود ملک خان در مدرسه کاتولیکهای فرانسوی اصفهان درس خوانده و با استفاده از بورسیه تحصیلی دولتی در فرانسه درس خوانده و در پاریس به فراماسونری پیوسته و در مراجعت به ایران در مدرسه تازه تاسیس دارالفنون به تدریس پرداخته و برای تسهیل در فعالیتهای اجتماعی اظهار به اسلام نموده و در سال 1276 شمسی اولین مؤسس لژ فراماسونری وانجمن سری به نام فراموشخانه با الهام از فراماسونهای اروپایی بوده است . 4

بدین طریق بنیان گرایش به فراماسونری در ایران بطور سازمانی و تشکیلاتی پی ریزی می شود . چنانچه تمامی مدیران و استادان مدرسه علوم سیاسی دارالفنون در تهران فراماسون بوده اند که معروفترین آنها فروغی ها (یهودی الاصل) و اردشیر جی زرتشتی معروف به رپورتر معلم تاریخ باستان اعزامی از

هندوستان به دستور مستقیم ملکه انگلیس بوده است. مدرسه علوم سیاسی بعد از زمان رضاشاه به دانشکده حقوق ایران تغییر نام داد که در مجموعه دانشگاه تهران قرار داشت. "مدیران و معلمان مدرسه اکثراً فراماسون و از یک قماش بودند و قرائن و اشارات بسیار شهادت میدهند که این اشخاص را یک دست پنهانی انتخاب میکرد." 5 اعضای فراماسونری در ایران ماموران ترویج افکار و ایده های استعماری

غرب بالاخص انگلیس بوده اند که ظاهر آن را با شعار های انسانی و نوع دوستانه بزک می کرده اند تا برای افشار تحصیل کرده و باصطلاح روشنفکر جذابیت داشته باشد.

مهمترین موضوعات تدریس در مدرسه علوم سیاسی تاریخ ایران باستان بصورت تحریف شده و وارونه و تاریخ ادبیات فارسی و امثال آن بوده که کادر های مورد دلخواه و باب میل استعمار انگلیس در آنجا تربیت و تعلیم یابند. اکثریت سیاستمداران و طرفداران تحصیل کرده رژیم پهلوی، اعضای فراماسونری، پرورش یافتگان مدرسه علوم سیاسی با شیفتگی به تاریخ تحریف شده ایران باستان و ایده آریا محوری و آریا برتری بوده اند. تازه بسیاری از تحصیل کردگان ایرانی اروپا نیز با همان اندیشه القایی استعمارگران غرب همچون دیوید برون انگلیسی تعلیم و پرورش یافته بودند.

رشد ناسیونالیسم نیز در ایران توأم با گرایش به انگلیس بود و این ناسیونالیسم ایرانی کم کم در روند غیر طبیعی خود به شونیسیم فارس تبدیل شد و این همان دیدگاهی بود که با دیدگاه و نقطه نظرات امپریالیسم انگلیس همخوانی داشت.

اساساً افکار سلطه جویانه استعماری انگلیس با تشکیل امپراطوری بریتانیای کبیر توأم بوده است. با نگاهی

مختصر به خاطرات و سفرنامه های جاسوسان انگلیس در مشرق زمین پی به مقاصد استعماری و سلطه

جویانه آنها خواهیم برد. تز و نظریه من در آوردی نژاد و زبان هند و اروپایی که ساکنان آن مناطق را

از یک نژاد می داند، صرفاً نظریه ای جهت تحمیق و استعمار ملل ساکن در شبه جزیره هند بوده است.

تاریخ شاهد خوبی در چگونگی استعمار هندوستان توسط انگلستان می باشد و یا نفوذ تدریجی عوامل و جاسوسان انگلیس جهت تقویت ناسیونالیسم نه چندان انقلابی، بلکه وابسته به غرب اعراب در عثمانی که

منجر به تضعیف کلی ممالک اسلامی در مقابل جهان غرب شدند موجب تقسیم امت عربی در چهار چوب

22 کشور عربی بزرگ و کوچک و بعد ها تولد اسرائیل گردید تا دنیای غرب و به خصوص امپریالیسم انگلیس بتواند به

سهولت از منابع غنی و ثروتهای بی کران زیر زمینی آنها بهره مند شوند و نیز تز و نظریه کذابی و عوامفریبانه آریایی

جهت فریب و تحمیق ملل مسلمان ایران به نفع قومی خاص که حمایت از وی اتحاد انگلیس و روسیه را در جنگ جهانی اول به ضرر آلمان و عثمانی و اتحاد اسلام تقویت مینمود، از جمله

دسایس استعماری غرب بوده است. تز نژاد آریایی بهترین وسیله جهت اتحاد عمل تحصیل کردگان و روشنفکران

شونیسیت و خود شیفته جهت خود باختگی و بی هویتی ملل و اقوام ساکن در ایران بوده است.

نظریه معمول اروپائیان در خصوص علل عقب ماندگی ایران مبتنی بر نژاد و دین و حتی تمدن بوده و هست،

یعنی خود را از لحاظ نژادی برتر معرفی کرده و جوامع شرقی را از لحاظ نژادی پست تر شمرده اند و از

لحاظ دین و مذهب نیز خود را بهتر و بالا تر معرفی نموده اند بر همین مبنا بسیاری از خود باختگان و

خود فروختگان ایرانی ما تزا و نظریه های آنها را تکرار و نشخوار نموده و چاره کار را در وابستگی و

مزدوری بر آنها دیده اند و غافل از مقاصد مخرب و غارتگرانه آنها مانده اند که برای نمونه ما تز نژادی

هند و اروپایی و آریایی را برای تحمیق و استعمار ملل هند و ایرانی بیان نمودیم، که هدفشان جذب روشنفکران

غربگرا و قشر های تحصیل کرده جهت پیشبرد سیاستهای استعماری بوده است. در حالیکه

می دانیم انسانها هم از نظر دین و هم از نظر علم برتریت نژادی بر یکدیگر ندارند. زیرا که برترین انسانها

با تقواترین آنها هستند.

مدرسه علوم سیاسی دارالفنون اصلی ترین مروج و مبلغ سیاستهای فرهنگی استعماری در ایران بوده که به

صورت منظم و سیستماتیک تحت نظر مستقیم استعمار انگلیس و عوامل آنها با مدیریت سفارتخانه آن کشور

اداره و رهبری می شده است.

سیاست امپریالیسم روس با تکیه بر دربار قاجار و قشون دست پرورده خود یعنی قزاقان به پیش می رفته،

ولی سیاست انگلیس متکی بر به اصطلاح روشنفکران دست پرورده و شاهزادگان انگلوفیل و تجاری که در

تجارت با انگلیس سودهای سرشاری می برده اند و نیز سران عشایر جنوب از بختیاری و عرب و نیز حکمرانان محلی

فارس و غیره پیش میرفته است.

سیاست سنتی انگلیس مبتنی بر تضعیف دولت مرکزی جهت کسب امتیازات بیشتر و حمایت از سران عشایر و ایلات به

خاطر استخراج و غارت هر چه فراوان تر منابع سرشار نفت جنوب بوده است.

با شروع انقلاب مشروطیت، هیجانات و التهابات سیاسی و اجتماعی در جامعه ما شدت پیدا کرد که طیف

جریانات رادیکال تا محافظه کار را در بر می گرفت. ولی حماقت محمد علی شاه و اصرار وی بر نفی

مشروطیت و احیای رژیم استبدادی و حمایت روسیه تزاری از وی و دربار و برعکس، حمایت عوامفریبانه

انگلیس از روشنفکران و آزادیخواهان مشروطه طلب، سیر تحولات و دگرگونی های جامعه را از حالت طبیعی و عادی خارج نموده و حد و مرز مشروطه خواه واقعی و قلابی را مخدوش نمود و میوه چینان انقلاب مشروطیت، انقلابیون واقعی همچون ستارخان سردار ملی و باقرخان و مجاهدان راستین را از میدان بدر بردند و خود فعال ما پشاه و همه کاره دوران پس از محمد علی شاه و در زمان پادشاهی احمدشاه جوان بی تجربه ولی صادق به مشروطیت شدند. از این آشفتگی بازار و خستگی مردم و سردرگمی آنها انگلیس آنچه را که می خواست برچید.

مشروطه خواهان و انقلابیون آذربایجان که بیشترین سهم را در احیاء مشروطیت داشتند با نقشه انگلیس و عوامل داخلی آن نقش کمتری در دوران پس از پیروزی و فتح تهران ایفاء نمودند و با دعوت از ستارخان و مجاهدان وفادار وی به تهران و کشتار آنها خود را در عرصه کشور بی رقیب دیدند.

مرکز غیبی به رهبری علی مسیو در تبریز و انجمن ایالتی آذربایجان و نیز انجمن آذربایجانیان در تهران که قویترین انجمن های ایران برای کسب مشروطیت بودند با توطئه ارتجاع داخلی و راهنمایی استعمار انگلیس و روسیه تزاری از تعیین سرنوشت انقلاب بر کنار ماندند و سران آنها یکی پس از دیگری نابود و اعدام شدند، تا عوامل استعمار آنچه را که طی سالهای متمادی انجام آیرا در مدارس علوم سیاسی تهران در انتظارش بوده اند عملی سازند و بذری را که در آشفتگی بازار و دخالت مستقیم اجانب کاشته اند برویانند.

انگلیسیها پیوسته در فکر توسعه نفوذ و قدرت خود بودند بنا بر این به این فکر افتادند که احمدشاه قاجار را از زمامداری بر کنار و اختیارات مملکت را به کسی واگذار کنند که به طور کامل مجری نیات و عقاید امپراطوری انگلیس باشد. البته روسیه تزاری هم به نوبه خود مشغول تحکیم مواضع سیاسی و اقتصادی خود در ایران بود، اما نه اوضاع داخلی ایران و نه اوضاع داخلی روسیه و نه اوضاع بین المللی وجهانی، هیچ کدام چندان به نفع روسیه نبود با این وجود هر دو کشور در پی در دست داشتن قوای نظامی و ایجاد مناطق نفوذ در ایران بودند.

ولی سیاست کلی روسیه در ایران غلط و در واقع خشن، سرکوبگرانه و غیر منطقی بود، در حالیکه سیاست انگلیس مبتنی بر نفوذ، حيله و فریب و دورویی و مکر بود و باشناخت بهتر اوضاع ایران و درک انقلاب مشروطیت سیاست خاص خود را در راستای اعمال نفوذ بکار بردند و ”دسته ای از مردم پلو مشروطیت را در باغ سفارت انگلیس میل کرده و مشروطه خواه شده بودند.“⁶

در حالیکه دسته دوم بدون درک اوضاع و احوال و شرایط انقلابی مردم و آزادیخواهان طرفدار ارتجاع و سیاست خشونت و استبداد بوده نتوانستند خود را با شرایط وفق دهند در نتیجه در اذهان مردم ضد مشروطیت و ضد آزادی قلمداد شدند که بودند.

شروع جنگ جهانی اول (از دوم اوت 1914 الی نوامبر 1918 میلادی مطابق با 9 رمضان 1332 الی 6 صفر 1337 هجری قمری بمدت 52 ماه و 9 روز طول کشید.) صف بندیها و جناح بندی های سابق ایران را بهم زده و تعداد زیادی از کسانی که با هم همفکر و هم رای بودند مخالف هم و تعداد دیگری که مخالف هم بودند موافق هم شدند. جبهه متفقین به رهبری انگلیس و روسیه تزاری و جبهه متحدین به رهبری آلمان و عثمانی بر ضد یکدیگر وارد جنگ 4 ساله شدند.

در این میان دولت ایران اعلام بی طرفی نمود، ولی این ظاهر قضیه بود، انگلوفیل ها و روسوفیل ها آنقدر قدرتمند بودند که طرف اربابان خود را بگیرند. در این میان افراد زیادی هم بودند که خواهان حمایت از آلمان و عثمانی در مقابل دو قدرت استعماری همیشه حاکم بر ایران بودند تا به نحوی بتوانند با اتکاء بر آنها ایران را از مخمصه و گرفتاری دو ابر قدرت روسیه و انگلیس نجات دهند. این دیدگاه در بین ممالک اسلامی در چهار چوب احزابی مانند اتحاد اسلام بسیار قدرتمند بود.

در واقع بعد از ورود عثمانی به جنگ، آلمان آن دولت را تشویق نمود که مسلمانان را بر علیه انگلیس و روسیه تزاری به جهاد دعوت کند، بسیاری از علما در ترکیه و بین النهرین به این کار دست زدند و دامنه آن علی رغم عدم تمایل جناح عمده دولت مرکزی بدین کار، به ایران نیز رسید.

موفقیت های علی احسان پاشا سردار عثمانی در بین النهرین و غرب ایران بر علیه قوای انگلیس و روسیه و پیشروی برق آسای آنها به طرف مرکز و شمال غرب ایران اضطراب و نگرانی عجیبی در تهران بخصوص بین ارامنه داشت. ولی در ماههای آخر سال 1916 میلادی از شدت حملات نیروهای عثمانی کاسته می شود و روس و انگلیس تصمیم به توسعه نیروهای نظامی خود در دو منطقه نفوذ شمالی و جنوبی می گیرند. روسیه افسر با تجربه ای بنام ژنرال بارون مایدل را به ایران اعزام نموده بریگاد قزاق تهران را به دیویزیون توسعه می دهد از این تاریخ (اواخر 1916) سازمان دیویزیون قزاق در خراسان، استرآباد، گرگان، گیلان، مازندران، اصفهان و تبریز به نام آتریاد تشکیل می شود. عجیب اینکه آتریاد همدان نیز در تهران تاسیس و بعلت اشغال آن شهر توسط ترکها بدانجا نمی رود. فرماندهی صنف پیاده

نظام آتریاد همدان با رضاخان میرپنج بود. 7 در این هنگام ژنرال سایکس نیز از طرف انگلیس فرمانده پلیس جنوب بود.

با تشکیل مجلس سوم بعد از آغاز جنگ جهانی اول، کمیته مقاومت ملی به رهبری چهار نفر به اسمهای سلیمان اسکندری، مساوات، سید حسن مدرس و میرزا محمدصادق طباطبایی، حکومت دفاع ملی نیز به ریاست نظام السلطنه مافی در کرمانشاه تشکیل گردید، که پس از تضعیف گروه محور آنها نیز ضعیف شده متفرق شدند. در این موقع که در روسیه هم انقلاب شده بود انگلوفیل‌ها یکه تاز میدان شده همه کاره کشور شدند و روسوفیل‌های سابق پوست عوض کردند و طرفداران آلمان هم عده ای به خارج رفته و عده ای دیگر مبارزات خود را به نحوی دیگر ادامه دادند.

البته تداوم جنبش مشروطیت به صورت‌های مختلف در گیلان و آذربایجان هنوز قطع نشده بود و با توجه به ارتباط مدام آنها با انقلابیون قفقاز برنامه‌ها و فعالیت‌های خود را به عنوان مختلف ادامه دادند، از آن جمله جنبش جنگل در گیلان برهبری میرزا کوچک خان و جنبش آزادستان برهبری شیخ محمد خیابانی در آذربایجان که هر دو توسط ارتجاع داخلی تحت فرماندهی نیروهای اجنبی به خاک و خون کشیده شدند. در اوت 1920 دولت ایران نیروی بزرگی را که به وسیله انگلیسیها مجهز شده بودند به تبریز فرستاده بود. 8 نقش رضاخان در سرکوبی جنبش جنگل بارز بوده یعنی در واقع شکست نهایی آن توسط رضا خان صورت گرفت.

خواسته‌ها و آمال مردم آذربایجان که توسط شیخ محمد خیابانی این رادیکال انقلابی و روحانی محبوب و رهبر فرقه دموکرات آذربایجان بیان می‌شد در چهار ماده زیر از دولت مرکزی ایران تقاضا شده بود:

1- تقسیم اراضی 2 - تعیین والی مورد اعتماد مردم برای ایالت آذربایجان 3- بازگشایی فوری مجلس ملی در تهران 4- تشکیل انجمنهای ایالتی 9 که پس از استبداد صغیر معلق مانده و اجرا نشده بود، هر چند که طبق قانون اساسی اجرای آن الزامی بوده است.

واقعیت امر اینست که شوونیست‌ها برای کسب موقعیت مناسب و بهتر و تسلط بر سایر اقوام ایران چاره ای غیر از تبعیت انگلیس و حرف شنوی از آنها نداشته اند زیرا که بدون تکیه بر یک نیروی خارجی قدرتمند قادر به اعمال دیکتاری و سرکوب آزادیخواهان و سران اقوام دیگر نبودند. «انگلیسیها و رژیم ایران آشکارا دریافته بودند که گسترش جنبش‌های آزادی ملی در شمال و استانهای دیگر ایران (از جمله آذربایجان) موجودیت آنها را به ناپودی تهدید می‌کند.» 10

بالاخره اجماع نظر دست اندرکاران سیاست استعماری انگلیس و شوونیست‌ها بر روی فردی به نام رضاخان میرپنج متمرکز گردید.

بعد از انقلاب اکتبر در روسیه وضعیت نیروهای قزاق در ایران به حالت سردرگم در آمد و نخست وزیر ایران مشیرالدوله از به رسمیت شناختن پالکونیک کلرژه که از طرف دولت کرنسکی به تازگی وارد تهران شده بود خودداری نمود. بدنبال این حوادث سرهنگ دوم پرور و گوویچ فرمانده قزاق در تهران قزاقخانه را منحل و قزاقها را مرخص می‌کند. ژنرال باراتف که ستادش در قزوین بود به دولت متبوع خود گزارش مربوطه را می‌دهد. اندکی بعد از آن ژنرال باراتف نیز در ظاهر به انقلابیون پیوسته و به حالت فرار به طرف روسیه عقب نشینی کرد. آنگاه دولت ایران برای جلوگیری از هرج و مرج و تصمیم به ارسال عده ای قزاق به قزوین ورشت گرفت.

در این هنگام کلرژه نیز مجبور به استعفا شده و میرپنج استاروسلسکی از طرف دربار و مشیرالدوله به کفالت قزاقخانه تعیین گردید. این اولین بار بود که یک افسر روس از طرف دولت ایران به سمت فرماندهی قزاقخانه تعیین می‌شد. بعد از آن احمد شاه استاروسلسکی را به حضور پذیرفت. 11 عقب نشینی و فرار باراتف میدان را برای قوای انگلیسی خالی گذاشت. انگلیس تهاجم خود را جهت پرکردن خلاء ناشی از تخلیه ایران توسط قشون تزاری آغاز نمود. در ماه ژانویه 1918 سرلشکر دانسترویل از بغداد باین مأموریت به ایران فرستاده شده بود که نیروهای تحت فرماندهی خود را بسرعت از طریق دریای خزر به باکو و تفلیس برساند، هدف آن بود که مقاومت گرجی‌ها و آرامنه محل در مقابل ترکان عثمانی تقویت گردد، و ترکیه از رسیدن به حوضه‌های نفتی باکو و محروم شود. 12

ولی نیروهای دانسترویل نتوانستند در وحله اول خط دفاعی جنگلیها و بلشویکها را شکسته و از انزلی فراتر روند، و به طرف قزوین و همدان عقب نشینی کردند و «کوشش آنها رای رسیدن به تبریز در شهر میانه به علت مخالفت شدید ترکها متوقف و بی نتیجه ماند.» 13 و انگلیس ظاهرا برای جلوگیری از نفوذ باصطلاح کمونیسم، ستادش را به قزوین منتقل نمود.

دانسترویل در مرحله دوم توانست جنگلی‌ها را شکست داده و پیشروی خود را تا باکو ادامه دهد ولی تصرف باکو بطور موقت بود زیرا که بزودی بر اثر حملات ترکان عثمانی و ادار گشت پس از دادن تلفات سنگین و متحمل شدن لطمات و اعتبار و حیثیت اش باکو را ترک گوید. 14 و در گیلان نیز توسط نیروهای جنگلی مجددا

تا قزوین وادار به عقب نشینی شدند.

همین امر موجب وحشت مرکز نشینان و دولت گردیده و شمال ایران نیز از دست دولت مرکزی خارج و بدست نیروهای جنبش جنگل افتاد. نیروهای موجود قزاق در شمال نیز بعد از شکست به قزوین عقب نشینی کردند. نیروهای انگلیس این بار هدف عمده خود را جلوگیری از نفوذ و تصرف تهران توسط قوای نیروهای جنبش جنگلی و بلشویک قرار دادند. «استاروسلسکی در موقع عقب نشینی تلگرافی به مشیرالدوله مخابره کرده بود که مبادا متوحش شده و تن به قبول بعضی تقاضاها بدهد.»¹⁵

در این موقع دولت و دربار شرایط و اوضاع را آنچنان بحرانی و نگران کننده می دانستند که قصد انتقال پایتخت را از تهران به اصفهان داشتند. حتی دولت از فرماندهی قزاق تقاضا نمود که لاقلاً 15 روز حالت دفاعی به خود بگیرد تا انتقال پایتخت عمل شود.

اگر تا دیروز روسیه دوست انگلیس در نبرد با عثمانی و آلمان بود امروز با انقلاب بلشویکی حکومت شوروی تبدیل به یک دشمن استراتژیک برای انگلیس و متحدینش گردیده بود. بنا بر این اعمال سیاست پیچیده ای بر عهده استعمار پیر انگلیس ولی با تاجر به گذاشته شده بود.

دولتهای ضعیف و متزلزل تهران قادر به مقابله با آزادیخواهان و جنبش های ضد استعماری در گیلان و آذربایجان نبودند، کسب قدرت توسط نیروهایی که سالیان متمادی انگلیسیها روی آنها کار کرده و سرمایه گذاری نموده بودند برای این کار کاملاً مهیا بود.

احمد شاه تجر به و قدرت کافی برای متمرکز نمودن نیروهای دولتی و هدایت آنها در مقابل نیروهای خارجی و دشمنان داخلی نداشت. نیروهای روسوفیل سابق دچار تشنگی و آشفتگی شده و از رژیم روسیه تزاری قطع امید کرده و در مقابل، از بلشویسم و جنبشهای ترقی خواهانه آذربایجان و گیلان در وحشت و هراس بودند. آلمان شکست خورده و عثمانی سیاست مسامحه و صلح را در پیش گرفته بود و انگلیس یکه تاز میدان سیاست شده بود. دولت ایران هیچگونه منبع درآمد بخصوصی نداشت و قادر به اخذ مالیات از ایالات و ولایات نبود. نیروها و دولت طرفدار آلمان و عثمانی منحل و افراد آن متفرق شده بودند. قوای قزاق با اخراج فرماندهان روسشان توسط انگلیس و تمکین اجباری دولت ایران نسبت بدان، رژیم را تقریباً بدون قوای مسلح چشم گیر باقی گذاشته بود. احمد شاه نیز چندان به بقای حکومت خود امیدوار نبود.

در چنین شرایطی لرد کرزن نقشه استعماری خود را در خاور میانه می کشید و آن "تجدید حیات ایران در تحت قیمومیت و سرپرستی بریتانیا" بود. وی در سال 1919 میلادی به وزارت خارجه انگلیس منصوب شد. "در واقع امپریالیسم انگلیس تحت لوای "ماموریت مقدس ترویج تمدن" بساط استعمارگرانه خود را در سراسر جهان گسترده و به یاری نیروی نظامی و در پوشش تزویرها و ریاکاریهای و قیحانه شیره حیات ملل استعمار زده را می مکید و سرزمینهای آنها را به تباهی و ویرانی می کشید." 16 لیبرالیسم و باصطلاح آزادمنشی انگلستان بهترین سلاح برای شکار خودشیفتگان شورونیسست و خود باختگان بی هویت بود.

"انگلیسیها... از تحولات اوضاع کشور ناراضی بودند. در آغاز سال 1920 تدارک کودتای دیدند تا حکومت نیرومندی نظم را برقرار کند." 17

در این موقع واقعه ای رخ داد که بطور کلی سرنوشت ایران را دگرگون ساخت و آن تعیین فرماندهی نظامی انگلیسی بنام آبرون سایید بود. یکی از مهمترین اهداف ستاد ارتش انگلیس از این همه فعالیت و تغییرات این بود که به هر نحوی شده ایران را از نظر نظامی و سیاسی زیر سلطه کامل خود در آورده و تمام موانع را از سر راه خود برداشته و در مقابل انقلابیون روسیه سدی ایجاد نماید.

اندک زمانی پس از ورود آبرونساید افراد برجگاد قزاق ایران که عده شان به حدود سه هزار نفر میرسید پس از عقب نشینی از گیلان بعد از شکست خوردن از جنبش گیلان در قصبه آقابابا نزدیک قزوین اردو زدند. "با دولت ایران چنین توافق شده بود که این افراد تحت نظارت آبرونساید از نومجهز شوند." یعنی در واقع از روی ندانم کاری گوسفندان بی چوپان را به دست گرگان تیز دندان سپرده بودند.

بعد از چند روز از ورود آبرون سایید به قزوین وی دستور بستن جاده قزوین تهران را می دهد. سپس دستور اخراج نیروهای قزاق روسی را به استاروسلسکی می دهد. ولی وی انجام این دستور را ملزم به تعیین تکلیف از احمد شاه دانسته با اجازه آبرون سایید به تنهایی عازم تهران می شود. بعد از عزیمت به تهران و ملاقات با احمدشاه با گریه مجبور بودن وی را متذکر می شود. احمدشاه به استاروسلسکی می گوید که چون انگلیسی ها می خواهند ما را مبدل به نوکر خود کنند نه فقط شما بلکه من نیز مجبور به جلای وطن و از دست دادن تاج و تخت خواهم بود زیرا نمی خواهم مطیع اوامر آنها باشم." 18 در واقع "تلگراف تروتسکی کمیتر جنگ شوروی مبنی بر عدم شناسایی افسران تزاری در ایران توسط حکومت شوراهایی افسران روسی قزاق سردرگمی بوجود آورده بود" 19 از این موضوع عوامل انگلیس در ایران به نواحسن به نفع خود استفاده نمودند.

فردای آن روز استار و سلسکی بعد از اطلاع دادن به سفارت انگلیس به قزوین عزیمت نمود و پس از ملحق شدن به همکاران روسی خود از مرز ایران خارج شد.

تمامی شواهد و قرائن بالا نشان از تسلط انگلیس بر امور سیاسی و نظامی ایران دارد و تعیین سرنویس کشور برای آنها سهل و آسان بنظر می رسد. در همین مواقع سپهدار اعظم (فتح الله اکبر) که فردی با عملکرد ضعیف بود بجای مشیرالدوله نخست وزیر شده بود. سردار همایون (قاسم خان والی) رابه جای فرمانده روسی به فرماندهی دیویزیون قزاق تعیین کرده ولی وی پس از مدتی توسط قوای مسلح رضاخان میرپنج در سر راه کرج و تهران توقیف شد.

اردشیر جی (رپورتر) در سال 1917 رضاخان را دیده و بسیار تحت تاثیر او قرار گرفته بود. وی در خاطرات منتشر نشده خود نوشته است که او برای نخستین بار رضاخان رابه آبرون سایید معرفی کرده است. و آبرون سایید در دفتر خاطرات خود می نویسد: "رضاخان فرمانده آتریاتتیری بی شک یکی از بهترین افسران اینهاست و فرمانده کنونی قزاق سردار همایون موجود حقیروبی و بوخاصیت است روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است." 20 "کلنل (سرهنگ) رضاخان هنگام کودتا 42 ساله بود. وی از یک خانواده گمنام نظامی در مازندران و مدارج نظامی راطی کرده و به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسیده بود." 21

قزاقها که روز 29 بهمن 1299 تحت فرماندهی رضاخان از قزوین حرکت کرده بودند، حوالی عصر دوم اسفند (20 فوریه 1920) به قریه مهرآباد واقع در حومه تهران رسیدند و خود را آماده برای تصرف پایتخت نمودند. رضاخان میرپنج قبلا با افسران قزاق مذاکره کرده و تاکید کرده بود که قصد سویی در کار نیست و عده ای از همقطاران آنها خواهند برای وصول حقوق چندماه عقب افتاده شان به تهران بروند و تظلم کنند. البته برای رضایت خاطر قزاقان ابتدا رضاخان قبل از حرکت از قزوین به تهران "پول زیادی از بانک گرفته و بین افسران و افراد قزاق به نسبت های مختلفی تقسیم می کند." 22

دکتر حسین فاطمی شهید راه آزادی و ملی شدن صنعت نفت در مورد کودتای رضاخان و انگلیسی بودن آن گفته ای دارد که در اینجا می آوریم:

"من همیشه گفته ام که حق این بود پیش از بستن کنسولگریها در شهرستانها و سفارت ضمیمه در تهران آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می داند ساخته و پرداخته شده آبرون سایید کلنل انگلیسی و هاوارد معروف است کوبیده شود در خانه مجری اداره اجنبی ها را گل بگیرند" 23

احمدشاه ابتدا فکر کرد که آنها عده ای از نفراتی هستند که با کمونیست های شمال متحد شده جهت تصرف پایتخت آمده اند و قصد ترک تهران را داشت. سپس متوجه مسئله شده و به دستورش رئیس دفتر مخصوص (معین الملک) به سفارت انگلیس تلفن زد و تقاضا نمود که نورمن وزیر مختار انگلیس فوراً شاه را در کاخ فرح آباد ملاقات کند. "اما خدمتکاری که شبها معمولاً در کردی سفارتخانه می خوابید که به تلفن های شبانه جواب بدهد قادر به یافتن من (فرمان سفير انگلیس در تهران) نشده بود و با این ترتیب من شب رابی آنکه کسی مخل خواب و آسایشم گردد سحر کردم." 24

باتوجه به هماهنگی که بین آبرون سایید و نورمن در تهران شده بود، و باتوجه به توافق بر سر کودتا توسط رضاخان و رئیس الوزرای سیدضیاء الدین طباطبایی قرار بوده که نورمن از انتظار دور باشد که در مقابل احمدشاه و دولت ایران مسئول و جوابگو نباشد.

در همان شب هیات ارسالی توسط احمدشاه و نخست وزیر سپهدار جهت مذاکره به اردوی رضاخان عازم شدند و پس از ورود بدانجا با کمال تعجب سیدضیاء را نیز به همراه رضاخان دیدند و مذاکره بدون فایده و بدون نتیجه ماند زیرا که کودتاگران بنابه دستور اکید اربابانشان در تصمیم خود مصمم بودند.

واقعیت امر اینست که چند روز قبل از کودتا سیدضیاء محرمانه از شهر خارج شده و در شاه آباد (مهرآباد) به رضاخان پیوسته بود و تمامی این مسائل بدون هم آهنگ کننده پرنفوذ قدرتمندی که از پشتیبانی مادی محکمی برخوردار باشد ممکن نبود. اصلاً رضاخان و سیدضیاء برای اولین بار در بین راه قزوین به تهران در کرج با هم آشنا شده و تآن موقع آنها همدیگر را ندیده و نمی شناختند، و این واقعاتی عبرت است که انگلیس چه دستان پرو عمیقی در امر سیاست و تعیین سرنویس ملل کشور ما داشته است که آن دور بدون اینکه همدیگر را بشناسند به هم ربط داده است.

عوامل اصلی کودتا پنج نفر بودند که عبارتند از:

- 1- کلنل رضاخان میرپنج 2- سید ضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد که در هواداری از سیاستهای انگلیسی در ایران رسوای عام و خاص بوده است. 3- کاپتان کاظم خان رئیس ستاد ستون 4- احمدآقا امیر احمدی فرمانده سوار 5- ماژور مسعود خان مدیر قزاقخانه.

البته هم بر سر ریاست و دولت کودتا و هم بر سر تعیین فرماندهی قزاقان قبلا جر و بحثهایی شده بود از جمله به

7

جای سید ضیاء ابتدا سردار اسعد بختیاری و نصرالله فیروز تعیین شده بودند که در نهایت دست آنها به این کار نمی رسد و سیدضیاء پیشی می گیرد، که هر دو آنها بعداً توسط رضاخان کشته می شوند و بجای رضاخان ماژور فضل الله خان (سر لشکرز اهدی بعدی) تعیین شده بود که بعلت مخالفت کلنل کاظم خان سیاح وزیر جنگ کودتا کنار زده می شود، تابعاً همین شخص ماموریت خود را در 28 مرداد 32 به انجام رساند.

"سید ضیاء مدتها قبل از کودتا با اتفاق ایکیچیان ارمنی و ماژور مسعود خان و کلنل کاظم خان سیاح و عدل الملک دادگر

ومحمدخان عامری کمیته سری تشکیل داده بودند. ولی چه مدتی قبل از کودتا همین کمیته بوسیله کاظم خان سیاح با رضاخان میرپنج تماس گرفته بودند معلوم نیست²⁵ آنچه که معلوم و مشخص است اینست که ماموران و دست اندرکاران عالی رتبه سفارت انگلیس از مدتها قبل در ایران بطور مرتب و سیستماتیک با عوامل خود در ارتباط و تشکیل جلسه بوده اند و از این کانال آموزش های لازم راداده و افراد مستعد و مناسب و قابل اعتماد را دست چین می کرده اند، از جمله²⁶ ”مدتها قبل از کودتا، شبی در تهران مجلس ضیافتی مرکب از صاحب منصبان و شخصیت های ایرانی با حضور دکتر بی باک سرهنگی بنام فر تسکیو برپا بوده، در این ضیافت دکتر پیش نهاد می کند که باید کودتایی بوسیله نیروی قزاق صورت بگیرد و حکومت قدرتمندی تشکیل گردد تا به هر چه و هر چه کنونی خاتمه داده شود. در این مورد نظر رضاخان استفسار می شود، وی جواب می دهد که اهل سیاست نیست ولی هر تصمیمی گرفته شود حاضر به اجرای آن است.“²⁶

نیروهای قزاق در اولین دقایق بامداد سوم حوت (اسفند) 1299 شمسی 21 فوریه 1920 میلادی پس از جزئی مقاومت تهران را تصرف کردند، و همزمان بگرویند شروع شد که عده آنها را 500 نفر ذکر نموده اند. و در عرض چند روز حدود 80 نفر از نویسندگان و روزنامه نگاران را (که همیشه در چنین مواقعی جز اولین قربانیان هستند) که مخالف سید ضیاء بودند دستگیر نمودند، لیست همه آنها از قبل تنظیم و حاضر و آماده شده بود.²⁷ ”روز دوم کودتا نیز سید ضیاء مبلغ هشتصد هزار ریال پول نقد از بانک شاهی و از موجودی خزانه دولت گرفته و بین افسران و افراد قزاق و پاسبانان شهر تقسیم میکند.“²⁷ 27 کودتاگران در های کلیه وزارتخانه ها و جراید را بستند و فعال مایشاء شدند. این در واقع آغاز حکومت غیر مستقیم انگلیس بدست سید ضیاء و رضاخان بود، ولی لازم بود که این توام بامانور ها و طرفد های پیچیده خاص خود باشد تا حکومت بر مردم ایران هر چه طولانی تر و عمیق تر شود. از جمله²⁸ ” لغو قرارداد 1919 در سوم فروردین 1300 توسط سید ضیاء طی یادداشت به سفارت انگلیس اعلام گردید.“

بعضی از سیاستمداران معتقد بودند²⁹ ” از همان روزیکه احمد شاه در لندن از موافقت با قرارداد 1919 سرباز زد حریفان کهنه کار لندنی ب فکر تعویض او افتادند “²⁸ ولی واقعیت امر اینست که احمد شاه در جامعه پیچیده آنروز ایران و وضعیت بغرنج منطقه و مسائل بین المللی طوفانی بدر انگلیس نمی خورد و استعمار پیرو عوامل زخم خورده در طول قرون متمادی سودای دیگری در سر داشتند و به این سادگی ها دست بردار نبودند.

در همان روز های کودتا معلوم شد که قزاقان بین مردم نفوذ نداشته اند، زیرا برای نمونه بین یک قزاق و درشکه چی نزاع می شود، مردم طرف درشکه چی را می گیرند، ارتش مداخله می کند، تمام بازار بلافاصله بسته می شود. دنیس رایت در خصوص اتفاقات و وقایع همین دوران در کتاب انگلیسی ها در میان ایرانیان می نویسد:

”تحولات چشمگیری که پدید آمد بعد از نوشتن ایران را به گونه مؤثری تغییر داد، در این تحول پای بریتانیا تا حدودی در میان بود. سر لشکر ادmond آبرون شاید در تاریخ چهارم اکتبر 1920 به جای سرتیب هوبوئیمن چمپین فرماندهی نیروی ایگلیس را بر عهده گرفت. چند ماه پیش از این نیروهای ایگلیسی پس از پیاده شدن بیروهای بلشویک عقب نشینی کرده بودند. ماموریت آبرون شاید پس از بیرون راندن بلشویکها از ایران تدارک خروج قوای انگلیسی بود. دولت بریتانیا از قبل از اواخر سال 1920 میلادی عمدتاً به دلایل اقتصادی بر آن شده بود که تاپیش از اوایل آوریل همان سال نیروهای خود در شمال ایران را از این کشور خارج سازد.“²⁹

یعنی آیا انگلیس می خواست ایران را به حال خود رها کند؟ آنهم دولتی که کوچکترین تاب مقاومت در مقابل بلشویسم و جنبش های دیگر از جمله آذربایجان و گیلان و نیز آشوبهای محلی دیگر را نداشت. این برای امپریالیسم انگلیس غیر قابل قبول بود. پس انجام کودتا و تمرکز قدرت در دست افرادی که منافع انگلیس را بدون حضور پر خرج نیروهای نظامی تامین بکنند مقرون به صرفه بوده است. بالاخره همانطوریکه می دانیم آبرونساید رضاخان را برای کودتایمپایمی کند و چنین می گوید:

”به او گفتم قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خود رها سازم و باید با سرهنگ اسمایت ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل با شورسیان رشت مقابله نماید... شاه تحت هیچ شرایطی نباید برکنار گردد...“³⁰

حفظ شاه کوتاهترین راه برای رسیدن به هدف بود، زیرا که با از بین بردن احمد شاه شورشهای متعددی در سراسر ایران با توجه به عدم شناخت و آشنایی مردم بارضاخان رخ می داد و آنگاه تسلط دوباره بر آنها

8

غیر ممکن میشد و خلع ناشی از تغییر حکومت رانمی شد به آسانی پر کرد. این موضوع به رضاخان خوب تفهیم شده بود. پروسه حذف احمد شاه احتیاج به زمان داشت. آبرونساید علاوه بر سفارش حفظ شاه مقابله با جنبش جنگل را نیز تاکید میکند، زیرا که ”میرزا کوچک خان در آغاز جنگ به سوی فعالیت های کمیته اتحاد اسلام کشانده شد. شعار تبلیغاتی این گروه اتحاد همه مسلمانان بود.“³¹

”آبرونساید قبل از عزیمت از ایران در ملاقاتش با احمد شاه در تهران نتوانسته بود وی را در استفاده از استعداد رضاخان متقاعد بنماید.“³² این مدرک نشان میدهد که احمد شاه یک فرد مخالف انگلیس بوده و حاضر نبوده سلطنت خود را مفید به حاکمیت یک فرد وابسته به انگلیس بنماید، در آینده اجباروی را مجبور به تمکین نموده است. آبرونساید همینطور وزیر مختار انگلیس در تهران را نیز در جریان امر گذاشته بوده است، بهمان خاطر بود که وزیر مختار شب کودتا در سفارت

باقی نمانده بود.

بامداد همان روز وزیرمختار بریتانیا ضمن ملاقاتی احمد شاه رابه تمکین در مقابل سرکردگان کودتا فرامیخواند. رضاخان پس از کودتا بساط قوای انتظامی را برهم زد و ارتش باب میل خود و استعمار را سازمان داد و بتدریج ارتش متحدالشکل مرکب از پنج لشکر که تقریباً نصف بودجه مملکت را می بلعید تشکیل شد. این قشون در واقع جهت سرکوبی هر نوع نغمه آزادیخواهی که مخالف با استعمار انگلیس و قراردادهای ننگین با آن بود تشکیل شده بود. ” وقتی صحبت تجدید تشکیلات ارتش بمیان آمد باطبع طرحی را که وابسته نظامی سفارت انگلیس قبلاً تهیه کرده بود برگزیدند. ” 33 و نیز تشکیلات مالیه را آنطوریکه انگلیسیها می خواستند تغییر دادند. به این طریق دو مزیت اصلی قرارداد 1919 یعنی کنترل ارتش و مالیه را به اجرا گذاشتند.

قبل از کودتای سوم حوت 1299 بدست رضاخان و سیدضیاء یکی دو کودتای کم اهمیتی نیز جهت کنترل قزاقان روی داده بود، علل این کودتاها آشفتگی وضع ایران و انقلاب روسیه بود. همانطوریکه پیشاپیش نیز گفتیم ” سرهنگ کلر ژه که به جای ژنرال بارون مایدل از طرف رژیم جدید کرنسکی به فرماندهی قزاق تعیین شده بود ، از طرفداران انقلاب بلشویکی روسیه بود. ” 34 و بیم آن میرفت که از آنها طرفداری نموده موجب نفوذ انقلابیون در داخل ایران شده و جنبش جنگل و سایر جنبشها را تحت حمایت قرار دهند. به همین جهت محافل دولت انگلیس در پی برکناری کلنل کلر ژه بودند و در نظر داشتند که سرهنگ ستاروسلسکی را بجای او منصوب نمایند، در نتیجه بانجام کودتایی توسط آتر یادهمدان به فرماندهی کلنل فیلاترف کلر ژه را برکنار نمودند. این فرد نیز در نبرد گیلان مورد شک و واقع شده از فرماندهی برکنار گردید. هیچ کدام از این اقدامات نمی توانست قزاقهای بدون حقوق از رده پایین تارده بالا را راضی و قانع کند، زیرا که ” پس از انقلاب اکتبر دیگر بانک استقراضی روس سرکار نبود که از محل عایدات گمرک حقوق این سازمان (قزاقخانه) را بپردازد. حکومت انقلاب شوروی هم که نسبت به این سازمان نامحرم و بیگانه بود. انگلیسیها به امید اجرای قرارداد 1919 چندی حقوق قزاقخانه را می پرداختند ، ولی هنگامی که از تصویب قرارداد ناامید شدند بانک شاهی (بانک انگلیس در ایران) هم از پرداخت حقوق قزاقها خودداری کرد. بنابراین سازمان هم مانند سایر سازمانهای قزاق (بریگاد مرکزی ، گارد نصرت و بریگاد فوق العاده ژاندارمری) و سایر سازمانهای دولتی حقوقشان چند ماه به تاخیر افتاد و حتی جیره روزانه قزاق تامین نمی شد و ناراحتی از این اوضاع رو به گسترش بود. ” 35 بقیه نیز کاملاً مشخص است : سربازگرسنه و وعده حلوا . قزاقها که چهار ماه تمام مواجب نگرفته بودند می گفتند : برای مطالبه آن به تهران آمده اند ! طبق قول فرانسویان در دوران کودتا که در تهران بودند، انگلیسی ها بپیش بینی وقایعی که فقط خود اطلاع داشتند ، اروپایی های مقیم تهران را دعوت به ترک پایتخت می کنند. انگلیسیها از تاریخ پیشنهادتامتد یک ماه تسهیلاتی برای کسانی که بخواهند ایران را ترک گویند قائل شده بودند. سفیر فرانسه ادامه می دهد که : ” من عقیده دارم این خطر و روبرویشویکها مانور انگلیسی هاست که میخواهند قرارداد 1919 را تصویب رسانند بعد از آنکه بوسیله سرپرسی کاکس باخسونت عمل کردند و موفق نشدند. ” 36

یعنی در واقع انگلیسیها می خواسته اند که همه خارجیها تهران و ایران را ترک کنند تا آنها آنچه را که می خواهند براحتی و بدون مزاحمت انجام دهند.

قزاقها فقط چند روز پس از کودتا تمامی سفارتخانه ها را به بهانه اینکه می خواهند از جان آنها محافظت کنند محاصره کردند. در حالیکه برعکس نمی خواستند کسی بدانها پناه برد، بقول فرانسویها: ” نماینده دولت فرانسه در خانه خود زندانی شده بود! ”

در همان روز های اول کودتا سفیر فرانسه به رضاخان لقب دیکتاتور می دهد می گوید که نمی توان او را غیر از آن چیز دیگری خطاب کرد و سیدضیاء را مدافع مشهور سیاست بریتانیادار ایران می نامد. 37 فرانسویها دللی بسیار جالب برای انگلیسی بودن کودتای آورند :

” قزاقها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیادار شمال ایران است براه افتاده اند. کدام احمق باور می کند در شهری که همه چیز حتی نام کوچه هاهم انگلیسی شده است. انگلیسیها از عزیمت 2500 سربازی خبرند و از نیات ایشان بی اطلاع بوده و نتوانسته باشند از اجرای نقشه آنان جلوگیری بعمل آورند. ” 38

9

همینطور از اعضای دیگر سفارت فرانسه در تهران چنین میگوید: رضاخان پس از کودتا سوار بر اتومبیل بایک اسکورت سوار مسلح مرکب از دانشناکها داخل پارک سفارت انگلیس میشود اصلاً رضاخان مرتب از سفارت انگلیس دستور می گیرد و پنهان هم نمیکند.

برخلاف سفارت فرانسه در تهران داوینیان ارمنی که وزیر مختار شوروی در ایران پس از کودتا بود رضاخان را یک مرد وطن دوست ، مخالف فائاتیسم و تعصبات مذهبی و دشمن خرافات و سرمایه داران و خوانین و تشخصات و مخالف مداخله انگلیس در امور ایران می شناختند. وقتی که رضاخان شیخ خزعل را توقیف و زندانی و کشت ، اورا رضادانگلیس و وقتی که صدای جمهوری بلند شد اورا مترقی نامیدند. مرور زمان خبط همه آنها را نشان داد و ثابت نمود که رضا قلندر (لقب بجائی که مردم آذربایجان بوی داده بودند) گرگ درنده ای است که برای دریدن آزادیخواهان و خفه کردن هر نوع نغمه آزادی و هویت طلبی اقوام ظهور کرده و تماموریت کامل خود را از طرف استعمار پیر انگلیس انجام ندهد دست بردار نخواهد بود، چنانچه چنین کرد.

سه روز بعد از موفقیت بدون در دسر کودتا، احمد شاه از سر ناچاری ضمن بیانیه ای سیدضیاء را بعنوان رئیس الوزرا و رضاخان را پادادان لقب سردار سپه به عنوان رئیس نیروهای مسلح تعیین نمود. آبرونساید با شنیدن موفقیت کودتا در دفتر یادداشت خود می نویسد: ” واقعا کودتا را من طراحی کردم. ” وی عقیده داشته که فقط دیکتاتوری نیرومند و نظامی می تواند ایران را از دچار آمدن به انقلاب بلشویکی نجات بخشد. اسمایت نیز با سید ضیاء و دو افسر ایرانی که در طرح ریزی کودتا با رضاخان همکاری داشتند در تماس بود.

عوامل کودتای سوم حوت 1299 برای مردم چهره های مجهولی داشتند و این خیلی خطرناک است ، چون تا مردم آنها را بشناسند کار از کار گذشته ، مثل رضاخان که فردی بدون اسم و رسم و ناآشنا برای مردم و حتی سیاستمداران و روشنفکران و آزادیخواهان بود. الفصه آمد و رفت و گذشت آنچه که موجب بلایای مصیبت بار بود . انگلیسیها از مدتها قبل به دولت ایران کمک خرجی می دادند. در اواخر حکومت مشیرالدوله این کمک خرجی توسط انگلیس قطع شد و پس از اندکی کابینه وی سقوط کرد و کابینه سپهدار اعظم توسط احمد شاه منصوب شد پس از کودتا و کابینه محلل سیدضیاء همان کمک خرجی انگلیس به دولت وی داده شد و او آنرا در راه تثبیت اهداف کودتا بین قزاقها تقسیم نمود ، در این رابطه 2000 تومان سهم رضاخان سردار سپه گردید. عبدالله خان طهماسبی به طور آشکاری گوید که : ” جماعت کودتای خود را فروخته بودند. ” 39

” در 27 فروردین نخست وزیر سید ضیاء طی اعلامیه ای خبر تخلیه ایران از قشون انگلیسی را به اطلاع ملت رساند و از خدماتی که نیروهای مزبور در حفظ استقلال ایران (؟) کرده بودند قدر دانی به عمل آورد و به افسران انگلیسی که در کودتا همکاری کرده بودند پاداش و نشان داد(؟) ” 40

همکاری سید ضیاء و رضاخان فقط به مدت سه ماه تداوم پیدا کرد ، یعنی در واقع شرکت سید ضیاء فقط برای اجرای اولیه کودتا در همکاری با رضاخان بود که در تداوم او امر انگلیس رضاخان به اقدامات اصلی اهتمام ورزید . ” استعمار انگلیس فرد خوبی را برای ضدیت با آزادیخواهان پیدا کرده بود ، ولی او (سیدضیاء) راه افراط در پیش گرفت و نفرت عمومی بر ضد سید ضیاء آغاز شد. ” بالاخره سید ضیاء در 14 مه 1921 استعفاداد و به علت نفرت مردم از او تحت الحفظ بدریافت 25 هزار تومان از ایران خارج شد تا دوباره بعد از مرگ رضاشاه نقش استعماری خود را بر علیه مردم ایران بالاخص آذربایجان ایفاء نماید.

پس از سید ضیاء ، دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) و مشیرالدوله از قبول مسئولیت امتناع ورزیدند و احمد قوام (قوام السلطنه) بعنوان محلی دیگر کابینه تشکیل داد . فرخی یزدی شاعر آزادیخواه معروف که بدست رضاخان کشته شد . از قوام در روزنامه توفان منسوب به خانواده خیانت نام می برد . رضاخان در کابینه قوام وزیر جنگ بود . باتوجه به ضدیت و دشمنی شدیدی که قوام با کلنل محمدتقی خان پسپان این سرهنگ انقلابی آذربایجان داشت ، دستگیری وی را صادر می کند و پس از جنگ و گریز چندی کلنل و نیروهایش که اکثرا مرکب از آذربایجانیها بود بالاخره قوای دولت مرکز با همدستی برخی سران مرتجع عشایر شمال خراسان ، کلنل محمد تقی خان شکست خورده کشته میشود . قوام در فاصله مجلس چهارم و پنجم توسط سردار سپه به جرم توطئه ای دستگیر و از کار برکنار شده و مجبور به ترک ایران میگردد تا دوباره بعد از سقوط رضاشاه توسط دربار و ارتجاع و استعمار به نقش محلی دیگر جهت سرکوبی جنبش مردم ایران برای دموکراسی بخصوص در آذربایجان ظاهر شود . هدف از دستگیری قوام بدستور انگلیس جلب نظر شوروی بوده چون برای استحکام پایه های حکومت خود نیاز به حمایت شوروی داشته است . ” نقشه عمده رضاخان چنین حکم میکرد که تابوتان رجال عمده را از میان ببرد. ” 41

سرکوبی نهضت جنگل بر هبری میرزا کوچک خان یکی دیگر از کارنامه های ننگین رضاخان می باشد ، سرکوبی این جنبش مورد تاکید آبرونساید قبل از کودتا بود که رضاخان در اولین فرصت با ایجاد نفاق و دودستگی و دیدگاه گه به میخ و گه به نعل شوروی بدان دست یازید.

سرکوبی ماژور (سرگرد) لاهوتی یکی دیگر از اقدامات سرکوبگرانه رضاخان می باشد ، لاهوتی یکی از

10

شرکت کنندگان در کنفرانس خلقهای مشرق در باکو بود وی نیروهای تحت فرمان خود را به همراه نیروهای باقی مانده قیام شیخ محمد خیابانی این شهید راه آزادی و مخالف قرارداد 1919 و روحانی ضد استعمار انگلیس در مقابل نیروهای سرکوبگر دولت مرکزی بسیج نمود ولی قزاقها با توجه به تسلیحات بهتر قادر به شکست دادن نیروهای سرگرد لاهوتی شدند و وی به همراه عده ای از یاران به باکو عزیمت نموده و یکی از شعرا معروف و انقلابی ایران در تبعید گردید. خلاصه رضاخان تمامی آزادیخواهان را که به سعادت و بهروزی ملل ایران زمین فکری کردند سرکوب نمود و وی تمامی این اقدامات را با اسم تامین امنیت و وحدت ملی انجام می داد تا در واقع حکومت متمرکز و امن و امان و مورد دلخواه انگلیس تشکیل شود تا آنها با خیال راحت ثروتهای ملی را غارت کنند چطوریکه این کار را تا مدت های مدیدی با سرکوبی اعتراضات مردم انجام دادند.

نفوذ و تسلط تدریجی رضاخان منجر به رئیس الوزرائی وی پس از استعفای اجباری مشیرالدوله در تاریخ مهر ماه 1302 گردید . ” احمدشاه به فاصله چند روز پس از نخست وزیری رضاخان در 10 آبان 1302 ایران را به قصد اروپا ترک کرد و طی فرمانی برادر خود محمد حسن میرزا که سمت ولیعهدی داشت به نیابت سلطنت تعیین نمود. ” 42 مجلس پنجم (بریاست سید محمد تدین که اکثریت آن دستچین خود رضاشاه و فرماندهان نظامیش بود) در میان موجی شدید از مخالفت

اقلیت مجلس، فرماندهی کل قوا را که طبق قانون اساسی خاص مقام سلطنت بود در 25 بهمن 1303 به سردار سپه تفویض و به او اختیارات کامل برای استفاده از مقام فرماندهی داد.

در آبان ماه 1304 با تشکیل مجلس مؤسسان خود ساخته انحلال سلسله قاجار را اعلام و در اردیبهشت ماه 1305 تاجگذاری نموده لقب پهلوی را بر خود اختیار کرد در حالیکه لقب اصلی وی پالانی بود. پهلوی لقب محمود پهلوی نویسنده معروف بود که به دستور رضاشاه از بکارگیری آن لقب محروم شد و او مجبوراً به نام محمود بسنده کرد. 43 رضاخان تمامی این دست آوردهای سرکوبگرانه و دیکتاتور منشا نه و قلدر مآبانه خود را در نتیجه خیانت شوونیست‌ها به اقوام ایران زمین بخاطر بسط و توسعه فرهنگ استعماری انجام داد.

رضاشاه پادشاهی را خود همچون سرسلسله‌های قدیمی به زور شمشیر بدست نیاورد، بلکه شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن زمان با طراحی و نقشه دقیق و حساب شده و هوشمندانه استعمار انگلیس به روی کار آمد. رضاشاه بعد از تاجگذاری اساس کار خود را بر «سه رکن تقویت ارتش، بوروکراسی دولتی و حمایت دربار» 44 قرار داد. ایشان قبل از کودتا یک فردمعمولی غیر معروف و دور از مسائل سیاسی بود، پس نمی‌توانست طراح اقدامات و اصلاحات دوران فرمانرواییش باشد، بدون شک با توجه به تجارب غنی دولت انگلیس در سلطه‌جویی و سلطه‌طلبی بر ملل مشرق زمین و شبکه‌های گسترده‌ای از منتخبین روشنفکر و تحصیل کرده و فرماسون، طراحی و مدیریت اقدامات و اصلاحات رضاشاه توسط همانها انجام گرفته است. هر چند قبل از رضا شاه نیز برخی اقدامات و اصلاحات جهت سازماندهی امورات مملکت در سایه انقلاب مشروطیت بطور نیم بند در حال اجرا بوده است. او برای اجرای اقدامات اصلاحی و مدیریتی خود نیاز به منابع مالی داشت که کودتا قسمتی از آن را تأمین نمود. در همان روزهای اول پس از کودتا با مصادره و ضبط اموال و دارائی و اخذ مقدار زیادی پول از افراد متعدد با تهدید آنها به قتل توانست تاحدودی به این امر نایل شود. در ضمن انگلیس پس از ظهور رضاخان حمایت مالی مناسبی از وی بعمل آورد. زیرا احتیاجات روز افزون به منابع نفتی و سوختی توسط انگلیس و سایر کشورها منابع مالی مورد احتیاج رضاشاه را تأمین می‌کرد. بعضی از افراد و قشرهای تعلیم و تربیت یافته عصر پهلوی هنوز پس از گذشت 26 سال از انقلاب اسلامی بربوق و کرنا می‌دمند که رضاشاه یک فرد ملی و وطن پرست (۴) بود که اقدامات اصلاحی زیادی انجام داد، اینها همان پس مانده‌ها و تفاله‌های بروکراسی دولتی عصر پهلوی هستند که هنوز در سایه نقصانهای رسانه‌ای فعلی از بلندگوهای آریویزیون‌های لوس آنجلسی و سانفرانسیسکوئی، که ثروتهای هنگفتی را با غارت ملل مظلوم مانند اوخته اند تغذیه می‌شوند و تبلیغات گسترده‌ای را جهت مسموم نمودن اذهان جوانان ما بر علیه فرهنگ و زبان اقوام و انقلاب شکوهمند ملت ما انجام می‌دهند. امروزه اقشار قابل ملاحظه‌ای از مردم ما بخصوص در شهرهای بزرگ و کوچک آنچنان مشغول تغذیه فکری از این رسانه‌های آریامهری و باستان‌گرایان و شوونیست‌های نژاد پرست هستند که بطور کلی غافل از ماهیت واقعی استعماری و ضد مردمی گردانندگان و مجریان و اهداف پلید غارتگرانه آنها هستند. تبلیغات پر دامنه و ریشه دار و وارونه و تحریف شده عصر پهلوی و تتمه و تفاله‌های آنها را نمی‌توان بانصیحت از اذهان مردم زدود. تازمانیکه سیاست کلی مرکز بر مبارزه با فرهنگ و زبان و موسیقی اقوام غیر مرکزی استوار است، شیوع خودباختگی و بی‌هویتی ادامه داشته، ضربات جبران ناپذیری بر بارها و اعتقادات و آداب و رسوم منطقه‌ای، ولی فراموش شده ما خواهد زد. رژیم پهلوی جهت اشاعه فرهنگ آریامهری و شوونیستی و استعماری خود سیاست متمرکزی را رهبری میکرد، چیزی که باب طبع اکثریت مردم کشور کثیرالمله ما نبود و دیدیم که بالاخره مردم ما آنرا نخواست. حالا بار شد کیفی و کمی رسانه

11

های گروهی بایستی فکری بحال استفاده اصولی از تکنولوژی و فن آوری قرن جدید نمود. امروزه برنامه‌های ارائه شده توسط کانالهای متعدد مرکز جوانهای ما را قانع و ارضاء نمیکند و شبکه‌های محلی نیز تقلید بسیار ناشایسته‌ای از آنهاست و دارای بار فرهنگی بومی کمتری است.

در اجرای سیاست استعماری انگلیس سیاست تمرکزگرایی شدیدی توسط رژیم رضاشاه به مرحله اجرا گذاشته شد. قبل از وی کشور ایران پیوسته بصورت غیر متمرکز اداره میشد و در دوران سلاطین قاجاریک نوع حکومت ایالتی سنتی برقرار بود، به همان خاطر از اصطلاح ممالک محروسه استفاده میشد. در قانون اساسی مشروطه نیز اصول متعددی راجع به این مسئله قید شده اینک مواردی از آن و قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی که فقط یک بار بعد از انقلاب مشروطیت به مرحله اجراء درآمد از دوره دوم مجلس شورای ملی عمداً به دست فراموشی سپرده شد و رضاشاه هیچ وقت به فکر اجرای آن نیفتاد ذیلاً نقل میکنیم: (متأسفانه همیشه اصولی از قانون اساسی که ظاهراً باب میل مرکز نیست معطل می‌ماند.)

اصل 29 متمم قانون اساسی- منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمنهای ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می‌شود.

اصل 90 متمم قانون اساسی- در تمام ممالک محروسه انجمنهای ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه آن انجمنها از این قرار است.

اصل 91- اعضای انجمنهای ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظامنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی.

اصل 92- انجمنهای ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند بار عایت قوانین.

اصل 93- صورت دخل و خرج ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمنهای ایالتی و ولایتی طبع و نشر میشود. 45
رضاشاه تقسیمات قدیم مناطق بزرگ ایالتی را برانداخت و قوانین انجمنهای ایالتی و ولایتی را نادیده گرفت و به جای آنها کشور را به تعدادی استان و شهرستان بی مسمی و بی اختیار تقسیم نمود که مجریان و متصدیان و مسئولین آنها مترسکی بیش در دست پایتخت نشینان نبودند. همین مسئله باعث فرار مغزها و ثروت و جمعیت از شهرستانها به مرکز گردید و تهران را تبدیل به گول شهری عظیم در مقابل شهرها و روستاهای فقیر و بیکار نمود؛ رژیم رضاشاه هیچ علاقه ای به آبادی آذربایجان و کردستان نداشت بلکه جهت فلج نمودن بنیان اقتصادی و خصوصا تجاری آنها میکوشید، نمونه آن ایالت آذربایجان قبل از پهلوی به مراتب رشد یافته تر از ایالات مرکزی و جنوبی کشور بود که در زمان وی و بخصوص پس از ایشان سیر قهقراپی آذربایجان به عمد شروع شد.

رضاخان به احزاب سیاسی اصلا خوشبین نبود، و اگر برخی از آنها را در اوایل حاکمیت خود تحمل کرد بخاطر برخی مصالح سیاسی به نفع خود بود. باصطلاح انقلابی ترین حزب موجود در تهران حزب دموکرات آن زمان بود که تحت تاثیر توافقنامه ایران و انگلیس (قرارداد 1919) و شورشهای ایالتی 1300-1298 به دو دسته رقیب تقسیم شد: تشکیلی ها که با حراس از باصطلاح تفرقه ملی پشت سر حکومت مرکزی (یعنی در واقع ابتدا و ثوق الدوله خائن و سپس رضاخان قلدن) گرد آمدند. و ضد تشکیلی ها که در مخالفت با توافقنامه فوق، همدل شورشیان ایالتی بودند، زیرا که می دانستند رضاخان به محض اینکه شورشهای ضد استعماری آذربایجان و شمال خراسان و گیلان را سرکوب نمود از ادیخواهان تهران را نیز نیست و نابود خواهد کرد. چونکه باتوجه به مسلط بودن رضاخان (یعنی دولت مرکزی) بر تهران باتکیه بر نیروهای سرکوبگر قزاق و بازداشت صدها نفر از آادیخواهان و روزنامه نگاران و بستن دفاتر آنها امکان مقاومت مردم پایتخت بر علیه دیکتاتوری رضاخان ممکن نبود، در عوض ایالات شمالی ایران باتوجه به بعد مسافت و آمادگیهای مادی و ذهنی قادر به بسیج نیروهای خود جهت مقابله با ارتجاع مرکزی بودند، اما بودند افراد باصطلاح روشنفکرزادی که دلشان بخاطر دیکتاتوری رضاخان لک می زد، برای نمونه ملک الشعرا بهار دلایل خود را در پیوستن به دسته اول چنین بیان می کند: "آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود صالح تر است (!؟) و باید همواره به دولت مرکزی حتی و ثوق الدوله کومک کرد، نه به جنگلیها عقیده داشته ام و نه باخیابانی همراه و هم سلیقه بوده ام و نه باقیام کلنل محمد تقی خان موافقت داشته ام." 46

همانطوریکه متوجه می شویم روشنفکرترین شونئیستها نیز بار هیران از ادیخواه غیر همفکر خودشان در ایالات عناد و دشمنی می ورزیدند و بقول خودشان حتی از خانی مثل و ثوق الدوله حمایت می کردند و دیکتاتوری رضاخان را تائید می کردند، هدف آنها صرفا تحکیم حکومت دیکتاتوری مرکزی سرکوبگر و بیست و توسعه شونئیسم مورد دلخواهشان بوده است. تعداد زیادی از آنهاپی که دلشان برای حکومت دیکتاتوری رضا شاه می طیبید چون وی از نابودی آادیخواهان ایالات خیالش راحت شد، دچار غضب و در نتیجه اعدام و حبس و تبعید شدند. عده ای نیز گوشه گیری اختیار کرده شروع به توصیف و شرح عظمت شاهنشاهی ایران باستان

12

نموده و رژیم پهلوی را یاد آور شکوه و جلال هخامنشی و ساسانی دانستند و کمر همت به عرب ستیزی و ترک ستیزی بسته و سعادت مردم ایران را در متابعت از فرهنگ غربی پنداشتند.
از قماش همین عوامل از جمله فروغی ها، تیمورتاش ها، مشیرالدوله ها، مختاری ها، تدین ها، افشارها، کاظم زاده ها، داورها، دشتی ها و غیره در عین حال که قوم گرایی رادارای پیامدهای زیانباری بروحدت ملی قلمداد می کردند، ولی بطور مدام بر قوم گرایی قوم منتخب انگلیس و برتری نژادی و زبانی و خونی خود و شونئیسم افسارگسیخته با علم کردن نژاد آریایی و باستانگرایی قبل از اسلام بر اسلام ستیزی و عرب ستیزی و ترک ستیزی تاکید داشتند. بسیاری از آنها معتقد بودند که "عقب ماندگی فعلی ایران ناشی از حمله اعراب در قرن هفتم میلادی است." 47 پس علت عقب ماندگی کشور های آفریقایی و آمریکای لاتین از چیست؟ اعراب و همینطور ترکهای مسلمان که منهای آفریقای شمالی به بقیه جاهای ذکر شده فوق پایشان نرسیده بود. این عوامل آگاه استعمار بطور آگاهانه با دادن آدرس عوضی به مردم مظلوم ایران و حتی منطقه خواهان تسلط اقتصادی و فرهنگی غرب بر کشور مابوده اند و هستند و هنوز هم به خاطر عدم مبارزه اصولی با آنها از لحاظ فرهنگی و سیاسی و ایدئولوژیک نه تنها وجود دارند بلکه جاهای حساس فرهنگی را نیز در کشور اشغال نموده و همان سیاستهای شونئیستی را اعمال می کنند.

در اینجا با آوردن نمونه هایی از نظریات آنها پی به ماهیت ضد انسانی آنها خواهیم برد: "ایران به دیکتاتوری انقلابی نیاز دارد... تنها امید ما فردی مثل موسولینی است... اما فقط یک دیکتاتوری می تواند این نوزایی را میسر سازد." 48 این نظریات را بدون شک از نظریات اربابان تنور بیسین خود از جمله آقای جیمز فریزر مشق نموده اند: "ایران برای درامان ماندن از دشمنان داخلی و خارجی به سلطانی جنگجو و مصمم نیازمند است... او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و مجازات آماده در دست داشته باشد." 49

روشنفکران غربزده خود شیفته و خودباخته می خواستند دیکتاتور و فاشیست درست کنند که کردند. رضاشاه نه فقط به هیچ گروه و حزب سیاسی آزادی فعالیت نداد و هرگونه نغمه آادیخواهی و عدالت طلبی را در نطفه خفه کرد، بلکه با استفاده از تضاد خوانین محلی، آنها را سرکوب کرد و ادار به اطاعت از خود نمود. نمونه آن دو خاندان بزرگ ایلخانی و حاجی ایلخانی و دوشاخه هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری که یکی را با کمک دیگری از بین برد و دیگری

رانیز خودش منهدم نمود و این اقدامات رانه از موضع انقلابی، بلکه اساساً رضاشاه تاب تحمل رقیب و گروه دیگری رانداشت. مثلاً وقتی که می دید افرادی مثل تیمورتاش ترقی نموده اند فوراً نیست و نابودشان می کرد چون به شدت می ترسید و نگران بود که مبادا همانطوریکه خودش را بر مسند قدرت نشانده اند روزی دیگری را بر او ترجیح دهند و یا اینکه مبادا کسی روزی روی دست او بلند شود.

در اینجا این سؤال مطرح است که فردیسوادی مثل رضاخان این مسائل را از کج میدانست؟ بدون شک در راس این تئوریها و نظریه پردازان خود انگلیس و عوامل فراماسونری و روشنفکران شوونیست قرار داشته تا حاکمیت بلامنازح خود را هرچه بیشتر محکمتر و طولانی تر نمایند، بی خود نیست که رژیم پهلوی و امپریالیسم غرب به ایران "جزیره ثبات" لقب داده بودند! ولی دیدیم که همین جزیره ثبات کذایی ستمکاران را طوفان خشم مردم در هم پیچید.

رضاشاه تقریباً تمامی القاب و مناصب سابق را ممنوع ساخته و القاب و مناصب مورد دلخواه خود را مختص خاندان پهلوی و درباریان و امرای ارتش نمود.

ایشان نه فقط اصلاحات ارضی انجام نداد بلکه حاصل خیزترین زمینهای ایران بخصوص در شمال رابه خود اختصاص داد و نیز "مالیات کشاورزی را از دوش مالکان برداشت و بر کشاورزان روستایی بار کرد." 50 زیرا که تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس را مالکان تشکیل میدادند (مجلس دوازدهم 26%) در ضمن طبق نقشه و طرحهای مداوم ولی به تدریج و حساب شده روی هم رفته طبقه اعیان قدیمی بیشتر معدوم و نابود، فراری، زندانی تبعید و مجبور به جلائی وطن شدند و طبقه اعیان جدید بوجود آمد که در بین آنها امرای ارتش قابل توجه بودند و رضاشاه منهای امرای ارتش به بقیه اعتماد چندانی نداشت و خیلی از آنها رابه تدریج که قدرت می یافتند نابود میکرد.

"سیطره دولت بر تجارت خارجی به تجارت خصوصی لطمه زد و حتی موجب ورشکستگی آن شد و تمرکز اقتصادی به ناگزیر خصوصت بازاریان شهرستان را برانگیخت." "ضربه و خسارت دیدن تجار آذربایجان به مراتب شدیدتر بود این از سیاستهای عمدی رژیم پهلوی بود. تجار آذربایجان هم بخاطر مسدود شدن مرزهای بین ایران و شوروی خسارات شدیدی دیدند و هم سیاست تضعیف اقتصاد آذربایجان توسط رضاخان و جانشینش ضربات و صدمات زیادی بر سرمایه داران ملی این منطقه وارد نمود.

نسل جوان رضاشاه را چندان قابل تحسین نمی یافت، این نسل اورانه و وطن پرست که قزاقی می دید تربیت شده روسهای تزاری و به قدرت رسیده توسط انگلستان، نه منجی ملت بلکه بنیانگذار سلسله ای جدید برای خود و نه یک اصلاحگر اصیل در برابر نیروهای سنتی بلکه خودکامه ای تقویت کننده طبقات زمیندار محافظه کار.) 52

13

یکی دیگر از نبوغ غریزه های دوران رضاشاهی و بعد از وی نگارش تاریخ مابصورت تحریف شده و وارونه است. معلمان واقعی آنها مورخان استعمارگر غربی و اعضای فراماسونری بوده است. آنها وحدت ملی را در تعمیم زبان فارسی و سلطه امپریالیستی انگلیس و آمریکا بر منابع مادی و معنوی مامی دانستند و معتقد بودند که بایستی زبانهای ترکی و عربی و غیره را از بین ببریم. ولی اگر زبان عامل وحدت ملی است پس چرا اعراب دارای 22 کشور جدا از هم بوده و بیشتر آنها در اختلافات شدیدی با یکدیگر هستند؟ مگر همه آنها دارای زبانی مشترک نیستند؟ پس چرا در داخل یک کشور واحد جمع نشده اند؟ پس چرا شعرا معروف ناسیونالیستهای عرب "امه عربیه واحده - ذات الرساله خالده" "محقق نمی شود؟ و برعکس آن اگر تفاوتهای زبانی در یک کشور عامل عدم وحدت ملی و باعث نفاق است پس چرا کشور سوئیس با 4 زبان کاملاً جدا از هم و چهار ملت متفاوت از هم در وحدت کامل با یکدیگرند که حتی جنگ جهانی اول و دوم نیز نتوانست آنها را از هم جدا نماید؟

رژیم پهلوی و شوونیستهای حامی آنها تمرکزگرایی را تا به آن حد انفجار رسانیدند که جمعیتهای انبوهی از مردم سرتاسر ایران بخصوص آذربایجانها از فرط بیکاری و بی چیزی بطرف مرکز کشور مهاجرت و سرازیر شدند که منجر به تجمع ثروت و جمعیت در پایتخت و فقر و بیکاری در شهرستانها شد که در نتیجه هم اکنون تهران بزرگ تبدیل به یک معضل عظیم تراکم جمعیت، ترافیک، آلودگی تنفسی و صوتی و بحران محیط زیستی و آکو سیستم و حتی دچار آسیب پذیری اجتماعی گردیده است.

رضاخان از همان ابتدای امر در فکر شخص اول شدن مملکت بود ولی نه خودش می توانست در همان اول به این کار دست بیازد و نه شرایط داخلی چنین حکمی رامی کرد و نه آورنده او یعنی انگلیس به او این اجازه را میداد، ولی کم کم نفوذ و قدرت رضاخان بالا گرفت و خود را بزرگتر از آن دانست که به پستهای وزارت دفاع و فرماندهی کل قوا بسنده کند، در نتیجه دنبال فرصتی می گشت که رئیس الوزرائی را نیز غصب نماید، در نتیجه همانطوریکه قبلاً هم بدان اشاره شد، در آذرماه سال 1302 شمسی "رضاخان وزیر جنگ چیزی را بهانه کرده در هیات دولت عصبانی میشود و به مشیرالدوله رئیس دولت پیغام میدهد که نباید در هیات حاضر شوی و الا فلان و فلان خواهد شد." 53 به دنبال آن مشیرالدوله نیز از ترسش در هیات وزرا حاضر نشده و خود بخود رضاخان از طرف احمد شاه به نخست وزیر تعیین شد. و از این پس دوران یک تازی کامل وی آغاز گردید.

رضاخان وقتی بر سکوی نخست وزیر ایستاد این بار برای پیشبرد اهداف خود و ارباب خود شعار و علم جمهوری را برافراشت، البته مشخص است که رضاخان خواهان جمهوری نبوده بلکه باتوجه به توطئه و ترفندهای خاص او می خواست اول با طرح این مسئله عده ای از آزدیخواهان و منور الفکران را با خود همراه نموده و بدین وسیله افرادی که به

شخص او اعتماد نداشتند رابخوی بشناسد ، آنگاه نیت اصلی خود که همان پادشاهی بود عملی سازد. باجمهوریت نیز بدان صورت که شایع شد، مخالفت عمیقی توسط مردم نگردیده بود. ولی واقعه ای اتفاق افتاد که وادار نمود رضاخان و عوامل دنباله رواش از جمهوریت دست بردارند:

مجلس پنجم که در مورخه 22 بهمن 1302 به ریاست میرزا حسین خان پیرنیا مؤتمن الملک شروع شده بود و از تاریخ اسفند همان سال نغمه جمهوری طلبی آغاز گردیده بود ، ” یکی از نمایندگان وابسته به رضاخان بر صورت آیت الله مدرس سیلی می زند ، گستاخی وبی ادبی این شخص موجب اعتراض شدید مردم و تجمع آنها در جلو و صحن مجلس می شود. رضاخان با قزاقان مزدور خود شخصا در این مسئله دخالت نموده و با کشتن 40 نفر و مجروح نمودن عده ای دیگر ” 54 نشان می دهد که وی به غیر از مقاصد استعماری ضد مردمی و ضد ملی خود به چیز دیگری نمی اندیشید، همان نمایندگانی که اکثریت آن طرفدار رضاخان بودند از روی این مسئله به آسانی رد شدند، در حالیکه نمایندگان مجلس براحته می توانستند رضاخان رابه خاطر همین کار استیضاح نمایند، پس از این وقایع سردار سپه بهتر از پیش فهمید که با وجود این مجلس فرمایشی و با وجود این جیره خواران خائن می تواند هر چه دلش خواست انجام دهد. پس از این وقایع عده معدودی از همان افراد از سیاست کناره گیری نمودند که هم از دست غضب رضاخان محفوظ بمانند و هم سرمایه ای از ذخایر باصطلاح ملی دست پخت مدارس علوم سیاسی استعمار باشند تا به قول خودشان کار فرهنگی ولی در اصل برای استحکام دیکتاتوری فرهنگی ، تاریخی ، نژادی رژیم منفور پهلوی خدمت نمایند ، عده ای نیز از آنها که کوچکترین تضادی با رضاخان پیدا کردند فراری ، محبوس و یا اعدام و کشته شدند.

رضاخان برای اینکه مقاصد خود رابخوی به پیش ببرد از اول مخالف آزادی مطبوعات بود به همان خاطر حرف او به اصحاب روزنامه و مطبوعات چنین بود : ” اگر یک کلمه بنویسید می دهم ریز ریزتان میکنند. ” 55 ” ویا ” میرزا هاشم خان مافی مدیر روزنامه وطن مقاله ای مبنی بر انتقاد از رفتار پاره ای افسران نوشت که به دستور رضاخان از آتریاد قزاق به اداره روزنامه وطن حمله کرده اثاثیه اش رابه غارت برده مدیر وطن رامجروح و مضروب نمودند که مشرف به موت شد ! ” 56 ” ویا ” در سال 1301 که روزنامه حیات جاوید رسیدگی به وزارت جنگ رادر جلسه علنی مجلس شورای ملی پیش کشید ، فردای آن روز سردار سپه و وزیر جنگ وقت به اتکاء زور و قلدری ، آقای فلسفی مدیر روزنامه رابه وزارت جنگ احضار نمود و به جای

14

ذکر منطق و دلیل و ابراز صورت بودجه جزء وزارت جنگ ، مشت گره خورده اش رابه دهان آن روزنامه نویس نواخت که دو دندان شکست . ” 57 ” ویا میرزاده عشقی در اولین شماره روزنامه کاریکاتور قرن بیستم به تاریخ 7 تیر ماه 1303 نوشت که : ” بازی های اخیر تهران به تحریک اجنبی است ، دشمن در یک دست پول و در یک دست تفنگ بقصد بردن گوی از میدان داخل بازی شده است. ” 58 ” این روزنامه فوراً توقیف و خود عشقی نیز به قتل رسید. ویا گروه 53 نفر به رهبری دکتر تقی ارانی که مشغول فعالیتهای علمی فرهنگی بودند در نتیجه اتهام به مرام مارکسیستی گرفتار شده به زندانهای کوتاه مدت و بلند مدت محکوم شدند و خود دکتر تقی ارانی بطور ناجوانمردانه ای در زندان به قتل رسید ، و نیز تعدادی از آزادیخواهان قدیمی از جمله سیدجعفر پیشه وری به ده سال زندان محکوم شدند . از این نمونه ها زیاد است و اگر ما بخواهیم آنها را ذکر کنیم مثنوی هفت من کاغذ می شود. با وجود این وضعیت خفقان آور معلوم است که وضعیت مردم بکجا می انجامید .

حزب تجدد به پشتیبانی تقریباً همه نمایندگان حزب باصطلاح اصلاح طلبان (که قبلاً تطمیع و یا تهدید شده بودند) لایحه انقراض قاجاریه و تقویض کشور به رضاخان پهلوی تا گشایش مجلس مؤسسان را تقدیم مجلس شورا کرد که بیشاپیش در انتخابات فرمایشی انتخاب شده بودند. هشتاد نماینده به این پیشنهاد رای موافق سی نفر رای ممتنع و پنج نفر رای مخالف دادند. 59

انتخابات مجلس پنجم و اکثریت نمایندگان آن دست پخت خود رضاخان بود و پس از آن نیز چنین بود تا از ایران فرار کنند ، بنا بر این خواسته رضاخان در خصوص تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی عملی گشت و مردم جرات و فرصت اعتراض پیدا نکردند و از نمایندگان مجلس نیز آنهایی که مخالف بودند طعم مخالفت رابامرگ و تبعید و حبس خود چشیدند. همین انتخابات مجلس پنجم در زمان نخست وزیری مشیرالدوله (میرزا حسن خان پیرنیا) نویسنده معروف تاریخ ایران باستان شروع و افتتاح شده بود ، ولی چون رضاخان دیگر بوی احتیاج نداشت او را باغضب از نخست وزیری برانداخت . چنانچه شرحش گذشت. در خصوص شیوه تغییر سلطنت ” وکلای موافق و وزراء و امرای لشکر و حتی خود رضاخان یکی دوتاز و کیلان را آورده به امضاء وادار می کردند. ” 60

یکی دیگر از ترفندهای رضاخان استعفا از مقام نخست وزیری بود تا طبق نقشه باتهدید سران ارتش و عوامل خود در سراسر ایران به سرکار بیاید تا دیگر هیچ کسی یارای مخالفت با او رانداشته باشد. رضاخان پس از چند روز دوباره سرکار آمد . در معرفی کابینه دوم خود به مجلس حلقه به گوش حتی ” اسم بعضی از وزرا رافر اموش کرده بود! که از اطراف به ایشان یادآوری می شود! ” 61 ” آیامعلوم نیست که وزرای کابینه وی راچه کسی ویاچه کسانی دست چین کرده بودند ؟

رضاخان بعد از نخست وزیری مجددش ، خود مطلق العنان و امرای ارتش در ایالات همه کاره شدند . آنها حتی می توانستند مردم و تجار رابه چوب ببندند، بدین ترتیب مردم از ترس جان و مال خود به خوبی تابع و طرفدار دیکتاتوری

وقلدري رضاخان و مزدورانش شدند.

درخصوص عدم اعتماد و علاقه مردم به رضاخان ملک الشعراى بهار مى نويسد که : ” روزى که از طرف دولت در مسجد شاه مجلس ختم محمدعلى شاه گرفته شده بود ، طورى از طرف مردم نسبت به محمد حسن ميرزا وليعهد احساسات طبيعى بروز داده شد و بلعکس به سردار سپه بى اعتنايى و سردى بعمل آمدکه قهر کرده از مجلس برخاست و حتى مردم حاضر نبودند از جلوايشان رديده کوچه بدهند و راه باز کنند ، من خود شاهد اين وقايع بودم و ديدم که بقدرى صلوات در حين ورود وليعهد کشيده شد و در موقع رفتن وليعهد بهمچنين ، اما در ورود سردار سپه و رفتن او صدايى از کسى بيرون نيامد. ” 62

آيامردم از سلطنت قاجار دلخوش بودند ؟ نه چندان ، ولى در عرض همان مدت کوتاه بعد از کودتا به خوبى به ماهيت رضاخان و امرای ارتش وى پى برده بودند ، مردم بدین طريق خودبخود مى خواستند مخالفت خود را با رضاخان ابراز نمايند ، حتى اگر آن در مراسم ترحيم محمد على شاه ضدآزادى و ضد مشروطيت باشد! بالاخره باتمامى مخالفتهاى که مدرس ، مصدق ، تقى زاده ، علائى وسايرين کردند، تغيير سلطنت از قاجار به پهلوى انجام گرفت و همانطوریکه مصدق حدث زده بود رضاخان همه کاره شد و سپس پس از مدتى تقريباً همه آن افرادى که با سلطنت وى مخالف و يا حتى موافق بودند از ميدان بدربرد . در واقعه تغيير سلطنت، احمدشاه در سفر اروپا بود و محمدعلى ميرزا وليعهد وى نيز روز شنبه نهم آبان ماه سال 1304 شمسى مطابق باربع الثانى 1344 قمرى و برابر با 1 اکتبر 1925 ميلادى از ايران اخراج گرديد.

سقوط سلسله قاجار به در نتيجه خودباختگى و بى هويتى سلاطين آن و در بار منحن آنها بود. سلاطين او اخر سلسله قاجار ديگر حرفى براى گفتن نداشتند . حس مى و شعور مى قوم آبا و اجدادى ديگر براى آنها مفهومی نداشت . مسافرتهاى اروپايى و حرمسرا و عياشى در صدر کارهاى آنها بود . اشکال اساسى او اخر حکومت قاجار در آن بود که اطرافيان دانادر اطراف و سياست عاقلانه در پيش نداشت. محمد على شاه را در مخالفت با مشروطيت و به توپ بستن مجلس مى توان پادشاهى به تمام معنى احمق ناميد . زمان هرگز منتظر کند رونندگان خواب آلود نخواهد ماند.

15

زمانیکه رضاخان با جيبهاى تقريباً خالى در مورخه 21 آذر ماه 1304 شمسى بر تخت سلطنت نشست تا وقتیکه در مورخه 25 شهر يور ماه 1320 با پانزده سال و نه ماه و چهار روز پادشاهى مجبور به استعفا و خروج از ايران گرديد ” با در دست داشتن ذخاير نقدى در بانکهاى انگلستان ، آمريکا و آلمان يکى از ثروتمندترين مردان جهان بود. ” 63 حالا چگونه ايشان آنهمه ثروت را جمع نمود ، شمه اى از آن را جهت اطلاع و تنوير اذهان خوانندگان فهيم و آگاه ذکر مى نماييم: 1- تصرف املاک مردم با اخطار به مالکان آنها توسط وزارت مالیه و به اسم رضاشاه انجام مى گرفت. 2- رضاشاه در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقه خالصه بود، چهار صد ده خالصه خريدارى نمود. 3- رضاشاه هنگام فرار به خارج در کرمان مى گويد: ” هفت هزار ميليون تومان تمول جمع کردم ” اگر ما بخوايم آنرا به ارزش طلا بيان کنيم چنين مى شود: ” پنج هزار و چهار صد خروار طلا. ”

يکى از نمايندگان مجلس عوام انگلستان چه خوب گفته :

” رضاشاه دزدان و راهزنان را از سر راههاى ايران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که منبع در سر تاسر ايران فقط يک راهزن بايد وجود داشته باشد. ” 4- در دوره سلطنت ايشان بالغ بر 4400 سند مالکيت به نامشان صادر شده است. 64 (البته آنها نه در هافى آباد!)

رضاشاه تعدادى کارخانه نساجى پيشرفته در دست داشت که مواد خام آنرا با قيمت ارزان خريده و کالاي توليد شده را به قيمت مناسب به فروش مى رسانيد، و از اين بابت مبالغ کلانى را بر ثروت خود مى افزود. 5- واردات و صادرات به طور عمده در اختيار دولت بود و رضاشاه از اين طريق جيبهاى خود را پر مى کرد. و هزاران نمونه از اين موارد مى توان مثال زد.

انگليس عاشق چشمان و حشمتناک رضاشاه نبود که او را حاکم بر سر نوشت ملت ماتمود، بلکه استعمار پير، عاشق نفت و منابع غنى زير زمينى و موقعيت استراتژيک کشور مان بود.

در خصوص اهميت نفت ايران براى دولت انگليس همين بس که مخبر رويتر صريحاً اعلام نمود:

” نفت ايران صدى هفتاد و پنج دستگاه صنعتى و وسايل نقليه امپراتورى انگلستان را به گردش در مى آورد. روزى که اين معادن تعطيل شود هفتاد و پنج درصد صنايع و کشاورزى از بين رفته و به همين نسبت دريانوردى و آسمان پيمانهاى ما تعطيل خواهد شد. ” 65

از آن گذشته ، ايران تا زمانیکه نفت، آنچنان اهميت اصلى خود را پيدانکرده بود، دروازه هندوستان شمرده ميشد و نزديکترين راه وصول به آبهاى گرم جنوب توسط روسيه از طريق ايران بوده است ، به همان طريق اهميت استراتژيک حساسى را براى انگليس داشته است . امتياز نفت 60 ساله دارسى که از سال 1901 شروع شده بود در سال 1961 به پايان مى رسيد ، در نتيجه با توجه به احتياج روز افزون تمامى کشورهاى جهان بخصوص دنياى غرب به نفت ، انگلستان نقشه هاى استراتژيک در اين خصوص داشت. پس از انقلاب اکتبر در روسيه نيز ايران داراى اهميت حياتى براى جهان غرب بود.

در تاریخ 27 نوامبر 1932 (6 آذر 1311) در زمان نخست وزیر مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)،⁷⁰ سید حسن تقی زاده وزیر دارائی طی نامه ای به مدیر شرکت در ایران نوشته و اطلاع داد که دولت ایران از آن تاریخ امتیاز نامه داری لغو کرده و بلا اثر می داند.⁷¹ 66 در حالیکه بیش از 30 سال از زمان انعقاد قرارداد داری میگذشته و کمتر از 30 سال دیگر به پایان آن باقی بود، عوامل انگلیس در داخل، در ظاهر جهت لغو قرارداد و در اصل برای تمدید قرارداد های وهوی راه انداختند و پس از گفتووهایی بین مقامات ایران و انگلیس با دخالت خود رضاشاه قرار داد مجدداً به مدت 60 سال دیگر⁷² در مورخه 28 مه 1933 مطابق با 7 خرداد 1312 بدون انتقاد چندانی به اتفاق آرا (؟) به تصویب مجلس ملی رسیده⁷³ و تمدید گردید؛ در حالیکه سود چندانی برای ایران حاصل نشده بود. بلکه غارت ثروتهای ملی کشور تمدید هم یافته بود. (تمدید قرارداد از سال سوم فوریه 1933 الی 1993 میلادی)

دکتر محمد مصدق در این خصوص می گوید: ” اگر امتیاز داری (توسط رضاشاه) تمدید نشده بود در سال 1961 دولت نه تنها به صدی شانزده عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود) و ادامه میدهد: ” تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله 160 میلیارد و 128 میلیون ریال (به پول آن زمان) ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نژاد کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند.”⁷⁴

در خصوص لغو قرارداد داری خود رضاشاه در ابتدا ظاهراً از همه تندتر در مقابل انگلیس ایستاد و همه فکر میکردند که شاه ایران قصد لغو قرارداد را دارد، زیرا که حتی پرونده شرکت نفت را نیز در این خصوص سوزانده بود! (آگاهانه یا ناآگاهانه) غافل از اینکه سوزاندن پرونده، خلع سلاح و کلای مدافع حقوق ایران در دفاعیات خود در مقابل انگلیس بوده است، چون مدارک لازم در دست دولت ایران باقی نمانده بود! خلاصه رضاشاه پس از آن همه دادویی داد عوض لغو قرارداد که منعقد در عهد استبداد بود و ربطی به دوران پس از مشروطیت نداشت و دولت ایران میتوانست آنرا بنحوی که حقوق مردم بهتر تامین شود حل و فصل نماید،

16

ولی آنرا مجدداً به مدت 60 سال تمدید نمود و مردم و دولتهای آینده را در مخمصه قرارداد، زیرا که اینبار این امتیاز در زمان حکومت باصلاح قانون یعنی مشروطیت بسته می شد. تمامی این مسائل نشان می دهد که اولاً رضاشاه یک فرد وطن پرستی نبوده زیرا که یک فرد وطن پرست هرگز حاضر به دادن این چنین امتیاز وحشتناکی به اجنبی نمی شود. ثانیاً ثروتهای هنگفتی که از غارت مردم و بیت المال اندوخته بود فقط از عهده اشخاصی همچون رضاقلدر برمی آید. ثالثاً از انگلیس به شدت می ترسید و آنرا چه در جریان قرارداد سال 1312 شمسی (1933) و چه پس از اسفند 1320 و چه در تمامی دوران پادشاهی خود وقتی که کسی دارای قدرتی می شد با گناه و بایی گناه فوراً از بین می برد که مبادا روزی جای او را بگیرد. دکتر مصدق در خصوص چگونگی رابطه رضاخان و انگلیس می گوید: ” سردار سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبر السلطنه و تقی زاده و علاء اظهار داشت که مرا انگلیس آورد و ندانست باکی سروکار پیدا کرد. آن وقت نمی شد در این باب حرفی زدولی روزگاران را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کسی که او آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.”⁷⁵

از دیگر خصوصیات بارز رضاخان عدم اعتقاد وی به مردم و مجلس بود، برای نمونه ذکر مواردی از آن بی اشکال خواهد بود: ” رضاشاه به غلامحسین صاحب اختیار غفاری گفته بود به رفیقیت (میرزا حسن خان مستوفی الممالک) بگو این اندازه به ملت تکیه مکن ملتی در کار نیست ... 70 ” و یا ” رضاشاه آنقدر نسبت به مردم، مسئولین و اوضاع بی توجه بود که مجلس شورای ملی را طویل خطاب می کرد.”⁷⁶

بالاخره روز موعود فرارسید؛ جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر 1939 مطابق با 11 شهریور 1318 در زمان نخست وزیر محمد جم آغاز گردید و دولت ایران فردای آن روز با صدور اطلاعیه ای بیطرفی خود را در جنگ اعلام نمود. تا زمانی که هنوز حمله آلمان به شوروی در مورخه 22 ژوئن 1941 مطابق با اول تیرماه 1320 شروع نشده بود، وضعیت کشور ایران ورژیم حاکم بر آن آرام و بدون دغدغه بنظر می رسید؛ ولی حمله آلمان به شوروی همه چیز را تغییر داد و نگرانیهای بلوک متفقین را تشدید نموده و احتمال پیشروی آلمان را بطرف قفقاز و حتی ایران افزایش داد و احتیاج مبرم شوروی به کمکهای نظامی و داروئی انگلیس و آمریکا و نیز ” رد درخواست ارسال کمک نظامی از طریق ایران توسط دولت در مورخه 24 اوت 1941 دوم شهریورماه 1320 ” ساعت چهار صبح روز 25 اوت 1941 (سوم شهریور ماه 1320) شوروی و انگلیس از شمال و جنوب با مطلع نمودن علی منصور نخست وزیر ایران در منزل خود، حمله خود را آغاز نمودند.”⁷⁷

باتوجه به موضع انعطاف ناپذیر علی منصور در قبایل متفقین و عملیات نظامی آنها بر علیه ایران، دولت وی مجبور به استعفاء شد و محمد علی فروغی (ذکاء الملک) از نخست وزیران محلل ایران مامور تشکیل کابینه گردید و در روز 6 شهریور به ارتش دستور تسلیم داد در حالیکه دفاعی نیز در کار نبود و در همان ساعات اولیه حمله فرماندهان ارتش و نیروهای تحت فرمانش فرار را برقرار ترجیح داده بودند، مگر در جنوب توسط واحدی از نیروهای دریایی که منجر به کشته شدن تعدادی از هموطنانمان گردیده بود.⁷⁸ نیروهای انگلیس و شوروی در 31 (9 شهریور 1320) در قزوین به یکدیگر پیوسته و ارتش ایران تارومار شد.⁷⁹

بعدها دولت آمریکا هم ورود سر بازان خود را به ایران چنین توجیه نمود که ” ورود و اقامت آنان به خاک ایران بر حسب

دعوت دولت انگلیس بوده و در ایران مهمان آن دولت بودند(؟) و احتیاجی نداشته اند در این باره به دولت ایران مراجعه نمایند(!) 75 آمریکا باین کار خود عملاً حاکمیت ملت و دولت ایران را نادیده گرفته خواسته ها و اهداف استعماری خود را پیگیری نموده است.

با حمله متفقین به ایران دیکتاتوری رضاشاه خاتمه یافته تلقی گردید و جایش را به فرزند جوان خود داد تا به انحاء مختلف پی گیر سیاستهای سرکوبگرانه پدرباشد زیرا که با وجود دربار ارتجاعی و شدیداً محافظه کار و ارتش مطیع اوامرشاه جدید و سیاستمداران مزدور و وابسته به انگلیس و آمریکا شاه جوان احتیاج به نگرانی و دغدغه خاطر نبود. بیان کاردار انگلیس و رهنمودهای رادیو بی بی سی بعضی از حقایق را مشخص میکند: ” با وجود آنکه ایرانیها انتظار داشتند ما در عوض اشغال کشورشان دست کم باید آنان را از استبداد شاه می رهانیم دریافتند که اکنون باید اشغال بیگانگان و شاه هر دو را تحمل کنند ، نخست وزیر جدید آقای فروغی با آنکه میدانست یافتن جانشین برای رضاشاه با همان اقتدار غیر ممکن خواهد بود به این نتیجه رسید که اصلاحات اساسی در حکومت رضاشاه میسر نیست. . . نمایندگان مجلس که سالهای سال تحت انقیاد بودند به پشتگر می و رهنمودهای بی بی سی قطعنامه ای به شاه تقدیم داشتند و خواستار اصلاحات شدند.” 76 فروغی رئیس الوزراء رضاشاه و سپس محمدرضاشاه ابتدا تمایلی نداشت که تغییراتی در وضعیت سابق برنامه های سابق دولت های ضد مردمی پیشین بدهد، ولی در سایه مخالفت های مردم و آزادیخواهان ، قول تغییرات در برنامه های دولت را جهت اصلاحات اعلام نمود. و این نشان میدهد که امثال فروغی ها هرگز دلشان به حال این ملت و مملکت نسوخته نخواهد سوخت . و اعدام محمولی خان (مصباح السلطنه) نیابت تولیت آستان قدس

17

رضوی (پدر شوهر دختر فروغی توسط رضاخان) پس از گلوله باران مرقد مطهر امام هشتم و کشتار مردم تأثیری در وی نداشت.

یکی از خبیانتهای متعدد فروغی به مردم و خدمت به دربار و خاندان پهلوی و استعمار جهانی عدم تجدید انتخابات سیزدهم بود که در باره مثل زمان رضاشاه تبدیل به یک انتخابات فرمایشی شده بود ، بقول دکتر محمود مشاور ” هیچ ایرانی پیدانی شود که بدون تنفروانزجار اعمال و رفتار و کلای ادوار اخیر تقنینیه را که تمام آنها تحمیلی و قلابی بوده اند بنگرد. . . پادشاه سابق بد بود، بد کرد و رفت اما مسئولین حقیقی که بد بودند و بد کردند پابرجا مانده اند، از جمله مجلس و نمایندگان تحمیلی آن می باشند.” 77

آنگاه زمانی که نیروهای انگلیسی و شوروی وقتی که از دولت ایران جواب صریحی در خصوص اخراج و تحویل اتباع آلمانی نشینند، در 25 شهریور 1320 مطابق با 16 سپتامبر 1941 بطرف تهران به حرکت درآمدند ؛ رضاشاه از این مسئله بشدت مضطرب و نگران شده پس از استعفاء از سلطنت و معرفی محمد رضا ولیعهد بعنوان جانشین خود بطرف بندر عباس حرکت نمود تا سر نوشت خود را به ارباب خود انگلیس بسپارد، آنگاه به جزیره آفریقای بسیار بدآب و هوای موریس تبعید گردید و سپس در چهارم مردادماه 1323 در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی درگذشت. و پس از انتقال جسدش به مصر ، همچون فراعنه مصر باستان مومیایی شده و بعد از چندی به تهران منتقل شده و به خاک سپرده شد. بعد از انقلاب اسلامی ، خشم و غضب مردم قهرمان ایران همچون ماشینی پر قدرت توفنده ای ، قبر پر از لعن و نفرینش را با خاک یکسان نمود تا عبرت تاریخ شود.

منابع و مؤاخذ:

- 1- گذشته چراغ راه آینده است . جامی صفحه 29
- 2- ایران بین دو انقلاب – پروانده آبراهامیان- ص 51
- 3- گذشته چراغ... ص 32 و 33
- 4- ایران بین دو انقلاب و همینطور تاریخ تهاجم فرهنگی (ملکم خان)
- 5- نقش روشنفکران و وابسته جلد 7 ص 120 و 121
- 6- زندگی سیاسی فروغی – جعفر مهدی نیا – ص 325
- 7- همان
- 8- تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی – دکتر علیرضا امینی – ص 18
- 9- ایران بین دو انقلاب
- 10- تحولات سیاسی و اجتماعی ایران
- 11- زندگانی سیاسی فروغی
- 12- زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی – جعفر مهدی نیا- ص 260
- 13 و 14- همان – ص 261
- 15- زندگی سیاسی فروغی- ص 332
- 16- گذشته چراغ راه آینده است – ص 18
- 17- تحولات سیاسی و اجتماعی ایران – ص 18
- 18- زندگی سیاسی فروغی – ص 333

- 19 و 20 - زندگی سیاسی سید ضیاء
- 21- ایران بین دو انقلاب- ص 106
- 22- گذشته چراغ راه آینده است- ص 55
- 23- همان - ص 616
- 24- گزارش از فورمن به لردکرزن وزیر امور خارجه انگلیس به نقل از زندگی سیاسی فروغی
- 25- زندگی سیاسی سید ضیاء - ص 293
- 26- همان - ص 303
- 27- گذشته چراغ راه آینده است.
- 28- زندگی سیاسی سید ضیاء - ص 241
- 29- همان - ص 263
- 30- همان - ص 266 و 267
- 31- تحولات سیاسی و اجتماعی ایران - ص 16
- 32- زندگی سیاسی سید ضیاء - ص 267
- 33- همان - ص 238
- 34- همان - ص 22
- 18
- 35 و 36 - ص 330
- 37 و 38 - همان - ص 236 و 237
- 39- همان - ص 311
- 40- تحولات سیاسی و اجتماعی ایران - ص 22
- 41- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ملک الشعراى بهار- ص 33
- 42 - تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی
- 43- همان - ص 23
- 44- ایران بین دو انقلاب - ص 124
- 45- گذشته چراغ راه آینده است - ص 272 و 273
- 46- ایران بین دو انقلاب - ص 110
- 47 و 48 - همان - ص 112
- 49- همان - ص 45
- 50 و 51 - 137 و 138
- 52- همان - ص 141
- 53 و 54 - ص 34
- 55 و 56 و 57 - گذشته چراغ راه آینده است - ص 112 و 113
- 58- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ص 34
- 59 - ایران بین دو انقلاب - ص 123
- 60- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ص 322
- 61- همان - ص 79
- 62- همان - ص 89
- 63 و 64 - گذشته چراغ راه آینده است - از صفحه 95 الی 105 را نگاه کنید.
- 65- همان - ص 34
- 66 و 67 - تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ... ص 48
- 68- گذشته چراغ راه آینده است - ص 44
- 69- همان - ص 58
- 70- زندگینامه مستوفی الممالک - حمید نبیری
- 71- گذشته چراغ راه آینده است - ص 83
- 72 و 73 - تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ... ص 58
- 74- همان - ص 68
- 75- گذشته چراغ راه آینده است - ص 131
- 76- ایران بین دو انقلاب - ص 514
- 77- همان - ص 127

